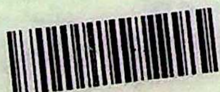
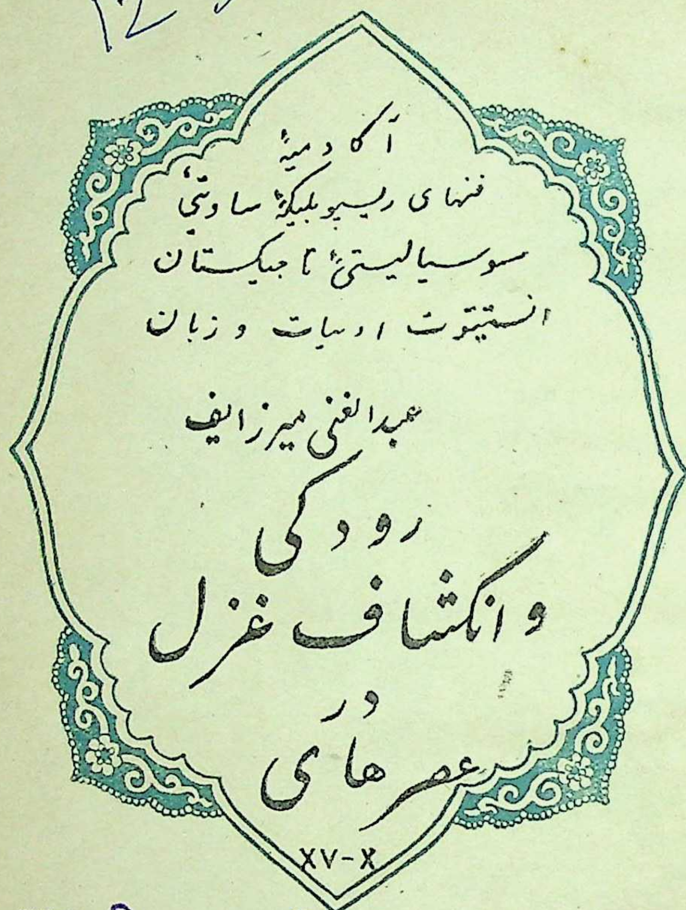
उर्दू संग्रह

पुस्तक का नाम जश्न 1700 की रोयेदाद सोवियत

लेखक ताजिकस्तान

प्रकाशन वर्ष 1958


1233;U



آکادمیهٔ
فنهای ریسپوبلیکهٔ ساوتی
سوسیالیستی تاجیکستان
انستیتوت ادبیات و زبان

عبدالغنی میرزایف

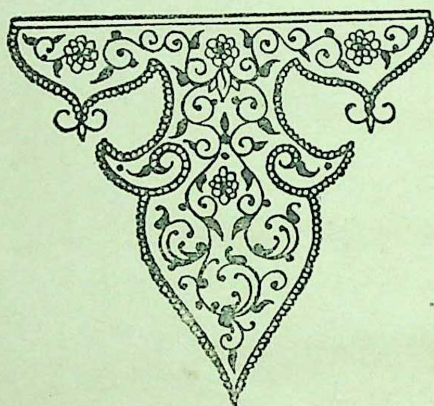
رودکی و انکشاف غزل در عصرهای X-XV

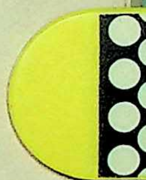
نشریات دولتی تاجیکستان
استالین آباد. سال ۱۹۵۷

محرر مسئول

میرزا ترسون زاده

باستقبال جشن ۱۱۰۰ ساله گی
تولد استاد رودکی







I

مسئلهٔ در انکشاف غزل و سیر تاریخیٔ غزل سرائی تعیین کردن مقام ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی نظر بدیگر قسمتهای نظم دورهٔ ادبیات کلاسیکیٔ فارس ـ تاجیك تا یکدرجه مرکب‌تر است. بوجود آمدن این مرکبیٔ مسئله، در نوبت خود، از همین جا سر میزند، که از میراث ادبیٔ این سیمای بزرگ ادبیات اگر نمونهٔ اکثریت شکلهای اساسیٔ نظم دورهٔ کلاسیکی ـ مثنوی، رباعی، قصیده تا دورهٔ ما آمده رسیده باشد، نمونهٔ مکمل غزل اصطلاحی را پیدا کرده نمیتوانیم، که بدون قید وشرطی به او نسبت داده میتوانسته باشیم.

سعید نفیسی در اثر مهم برودکی بخشیدهٔ خود ـ «احوال و اشعار ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکیٔ سمرقندی» دو نمونهٔ غزل (یکی در حجم پنج بیت و دیگری در حجم سه بیت)ـ را آورده است[1]. ولی این دو پارچهٔ شعری را بنابر سبب های معلوم، بیواسطه برودکی نسبت دادن دشوار است. مثلاً، از جهت حجم بزرگترین این نمونه هارا گیریم:

[1] سعید نفیسی. احوال و اشعار ابوعبدالله جعفر بن رودکیٔ سمرقندی، جلد سوم، تهران، ۱۳۱۹، ص ۹۶۶ (بعد از این، درجای لازم شده این اثر را باعنوان «رودکی» قید خواهیم کرد).

۱

زهی فزوده جمال‌تو زیب‌و آرارا،
شکسته سنبل زلف‌تو مشك سارارا.
قسم بآن دل آهن خورم که از سختی،
هزار طرح نهادست سنگ خارارا.
که ازتو هیچ مروت طمع نمیدارم،
که کس ندیده زسنگین دلان مدارارا.
هزاربار خدارا شفیع میآرم،
ولی چه سود چوتو نشنوی خدارارا.
چورودکی بغلامی اگرقبول کنی،
به بندگی نپسندد هزار دارارا[1].

این پارچهٔ شعری، چنوعیکه دیده میشود، تمام طلبات غزل سرائی‌را دربر کرده است ــ موجودیت مطلع و مقطع با تخلص، یگانگیٔ قافیه و مضمون عشق و عاشقی بهمدیگر علاقمند گردیده، شکل یك غزل کامل را بوجود آورده اند. ولی اگر بواسطه های لفظیٔ زبانی و اسلوب افاده کرده شدن افکار عاشقانهٔ این شعر درست‌تر دقت کرده شود، بخوبی معلوم میگردد، که آن نه فقط باکلام رودکی آنقدر راست نمیآید، بلکه از غزل باین وزن و قافیه سرائدهٔ خسرو دهلوی نیزخیلی تازه‌تر بوده،[2] غزلهای دوره های خیلی بعدینه ــ حتی آهنگه بعضی غزلهای دورهٔ باز گشت غزل سرائیٔ ایران عصرهای آخررا بخاطر میآورد. بنابراین بی سبب نیست، که خود سعید نفیسی این غزل را بقطار میراث

---

[1] سعید نفیسی، رودکی، جلد ۳، ص ۹۶۶.

[2] غزل خسرودهلوی این است:

«... توبیخته برلاله مشك سارارا،
شکسته رونق خورشید عالم آرارا.
اگرزروی تو شمع هدایتی نبود،
زتیرگی که برون آورد نصارارا.

ادبی رودکی داخل کرده ایستاده، در عین حال «شك دارم که،ـ مینویسد او،ـ این غزل از رودکی باشد[1]».

اولین شخصی، که درمسئلهٔ برودکی تعلق داشتن شعر بالا شبهه کرده است، شبلی نعمانی میباشد. او در «ریاض- الشعرای» تذکره نویس نیمهٔ عصر XVIII والهٔ داغستانی با تخلص آمدن و برودکی نسبت داده شدن این شعررا یاد آوری نموده قید میکند، که «... اندازهٔ سخن گفتن آن زمان نیست وانگهی در مقطع این غزل تخلص هم هست و تخلص‌را درآنزمان درغزل نمیآوردند»[2]. دلیل دیگر نیز بی‌اساس نبودن

بصیت حسن گرفت آن بت سمرقندی،
چو کشوردل من خطهٔ بخارارا.
بروز کشتن ازان غمزه مهلتی جستم،
ولی‌ندید زقاتل کسی‌مدارارا.
بیارساقی ازان آب آتشین که فلك
بباد داد چوجمشید خاك دارارا.
زذوق شکرشیرین و ماتم فرهاد،
زدیده میرود اینك سرشك خارارا.
دوبوسه ازلب‌او خسروا خداراکن!
بود، که بشنود آن سنگدل خدارارا»

(نسخهٔ فوند دستخطهای شرقی آ. ف. تاجیکستان، نمرهٔ ٤٣٣، ورق ٢٦٦).

[1] سعید نفیسی، رودکی جلد ۳، ص ٩٦٦.

[2] شبلی نعمانی. شعرالعجم یا تاریخ شعرا و ادبیات ایران، جلد، I. تهران، ١٣١٦ شمسی، ص ٢٢ (بعد از این در جای لازم شده این اثررا باعنوان «شعرالعجم» یاد آوری خواهیم کرد).

این شبهه‌را پرقوت میگرداند. سعید نفیسی شعر بالارا از شش منبع – «جنگ» محمد تقی بن هادی، سفینه های اشعار فارسی (بیاض ها)، تذکرهٔ «عرفات العاشقین» تقی‌الدین محمد، «ریاض الشعرای» والهٔ داغستانی، مقالهٔ عائد برودکی نوشتهٔ هرمان اته (X. Эте) و «شعر العجم» شبلی نعمانی جمع آوری کرده است[1]. کهنه ترین این منبع ها «عرفات العاشقین» میباشد، که آنهم در عصر XVII تألیف یافته است. چنوعیکه دیده شد، سرچشمه ها خیلی تازه اند و اخبارات آنهارا عیناً قبول کردن نهایت درجه دشوار میباشد.

شعر دوم اینست:

«دلا تا کی همی جوئی منی‌را،
چه کوبی بیهوده سرد آهنی‌را،
دلم چون ارزنی عشق‌تو کوهی،
چه سائی زیر کوهی ارزنی‌را.
بیا اینك نگه کن رودکی‌را
اگر بی جان روان خواهی تنی‌را».

دوبیت اول این شعررا اسدی در «لغت فوس» قید کرده است. ولی بیت سوم – یعنی مقطع آن را سعید نفیسی فقط از «جنگ» محمد تقی بن هادی بدست درآورده است، که این اثر مانند بیاض های معمولیٔ آسیای میانه مجموعهٔ اشعار

---

[1] سعید نفیسی درجلد ذکرشدهٔ اثرخود سرچشمه های برای این غزل استفاده بردهٔ خودرا با علامتهای شرطی – رقمها یادآوری کرده است. سرچشمه های مذکور درتحت همین رقمها (درصحیفه های ۲۵–۴۷ جلد یکم اثراو) میآید: ۲۸، ۴۳، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹.

بوده، در سال ۱۷۱۷ مرتب گردیده است. دربارهٔ برودکی تعلق داشتن تمام این شعر سعید نفیسی نیزشك میاورد[1].
بفکر من یکی از سبب های بشبهه افتادن او شاید تنها درسر چشمهٔ بالا، که ازدورهٔ زندگیٔ شاعر خیلی دور است، دچار گردیدن مقطع شعرباشد.

غیر از این دوغزل بشبهه دچار شده، دیگر درمقطع هیچیك ازشعر های غزل مانند بدست درآمدهٔ رودکی تخلص او دچار نمیشود.

درعین حال چنین فکتی نیزموجود است، که شاعر عصر XI عنصری بغزل سرائیدن رودکی اشاره نموده، چنوعیکه معلوم است، این قسمت محصول ادبیٔ اورا از غزلهای خود بهتر شماریده است:

«غزل رودکی وارنیکو بود،
غزلهای من رودکی وارنیست.
اگرچه بکوشم به باریك وهم،
دراین پرده اندر مرابارنیست»[2].

علاوه براین، درچندی ازتذکره های عمومی، که درآنها در بارهٔ رودکی سخن رفته نمونهٔ شعرهای او آورده میشود، به بعضی پارچه های شعریٔ شاعر، قطع نظر ازآنکه آنها غزل کامل اند یانه، عنوان غزل داده شده است. ازجمله این حالت

---

[1] سعید نفیسی. رودکی، جلد سوم، ص. ۹۶۶.
[2] شبلی نعمانی. شعرالعجم؛ جلد اول، تهران، ۱۳۱۶ ص ۲۳.

را در «هفت اقلیم» بخوبی مشاهده کردن ممکن است[1].

این را هم باید خاطر رسان نمود، که در تذکره های قدیم تا دورهٔ ما رسیده — در «لباب الالباب» عوفی و تذکرهٔ دولت شاه سمرقندی، که در آنها عائد بمقام شعریٔ رودکی سخن رفته، نمونه های میراث ادبیٔ او آورده میشوند، بهیچ یك از پارچه‌های شعریٔ وی عنوان غزل داده نشده است.

در بین اخبارات تذکره نویسان چنین حالت هم دچار میشود، که اگر بعضی ها یك شعر رودکی را پارچه ئی از قصیدهٔ وی دانسته باشند، دیگران آنرا غزل شماریده اند.

مثلاً، دولت شاه سمرقندی شعر مشهور رودکی («بوی جوی مولیان آید همی») را آورده «این از قصیده ئیست، — میگوید او، — خیلی طویل وایراد مجموع آن را تذکره تحمل نیاورد»[2].

برخلاف معلومات این مؤلف امین احمد رازی این شعررا غزل نامیده است[3].

ازطرف دیگر در میراث ادبیٔ رودکی بعضی پارچه های شعری موجودند، که آنها با بعضی خصوصیتهای خود اگر از قصیده های معمولی فرق کنند، از طرف دیگر آنهارا فقط بغزل نسبت دادن نیز دشوار میباشد. مثلاً، یکی از این پارچه های شعری اینست:

---

[1] امین احمد رازی. هفت اقلیم، نسخهٔ فوند دستخطهای شرقی ا۰ ف تاجیکستان رقم ۱۴۰، ورق ۳۸۵.

[2] دولت شاه سمرقندی. تذکرة الشعرا. هند، ۱۸۸۷ ص. ۱۸—۱۹.

[3] امین احمد رازی. هفت اقلیم، نسخهٔ ذکرشده، ورق ۳۷۴.

«بیار آن می که پنداری مگر یاقوت نابستی،
ویا چون بر کشیده تیغ پیش آفتابستی.
بپاکی گوئی اندر جام مانند گلابستی،
بخوشی گوئی اندر دیدهٔ بی‌خواب خوابستی.

سحابستی قدح گوئی و می‌قطر سحابستی،
طرب گوئی که اندر دل دعای مستجابستی.
اگر می نیستی یکسر همه دلهاخرابستی،
اگر در کالبد جان را ندیدستی شرابستی.

اگر این می با بر اندر بچنگال عقابستی،
ازان تا ناکسان هرگز نخوردندی ثوابستی[1]».

این پارچهٔ شعری، چنوعیکه دیده میشود، باطرز قافیه بندیٔ خود (درهریك مصرع رعایه کرده شدن عمومیت قافیه)، نه باسلوب قافیه بندیٔ غزل راست میآید و نه بقافیهٔ قصیده های معمولی. در مسئلهٔ عمومیت موضوع و مناسبت بیواسطهٔ معنوی ـ منطقیٔ بین بیتها این پارچه، اگر از یکطرف نسیب قصیده را بخاطر بیاورد، ازطرف دیگر با خصوصیت غزلهای دورهٔ اولین (دراین باره درپایان بطرز مفصل خواهیم ایستاد) نیزمناسبت پیدا میکند.

---

[1] سید نفیسی این شعررا در هفت مأخذ ـ مأخذ های رقم ٤، ١١، ١٣، ٤٥، ٤٦، ٤٧ (رودکی، جلد یکم، ص. ٥٠ـ٥٤) بنام رودکی پیدا کرده است. امین احمد رازی نیز همهٔ این شعررا میآرد (هفت، اقلیم، نسخهٔ ذکرشده، ورق ٣٧٥). لیکن مؤلف المعجم بعضی بیت های این شعررا با میر معزی نسبت داده بوده است. سعید نفیسی معلومات این مؤلف‌را خاطررسان نموده، قید میکند، که او این شعررا در دیوان معزی پیدا نکرده است. درحقیقت، در نسخهٔ نشر تهران دیوان شاعر شعر بالارا دچار کرده نمیتوانیم.

نهایت کلمهٔ غزل که در دوجای دیگر آثار باقی ماندهٔ رودکی آمده است، بفکر من از جهت معنی نیز یک خیل نمیباشد. در یك جای این کلمه اگر همان نسیب تغزل آمیز قصیده را افاده کند («زبانم ازغزل و مدح بند گانش نسود»[1])، درجای دیگر آنرا تماماً به نسیب نسبت دادن دشوار است. مثلاً، شاعر کلمهٔ غزل را درمورد دوم باچنین عباره ها آورده است:

«دریغ مدحت چون زرو آبدار غزل،
که چابکیش نیاید همی بلفظ پدید.
اساس طبع ثنایست بل قوی تراز آن،
ز آلت سخن آید همی همه مانید[2]».

در اینجا کلمه های «مدح» و «غزل» با صفت های خاص خود آمده اند. در بیت دوم گرچندی شاعر اساس طبع را ثنا میشمارد، ولی آلت سخن‌را تماماً به ثنا برتری میدهد. از این مقایسه و مخصوصاً با صفت های خاص آمدن کلمه های «مدح» و «غزل» ممکن است تصور کرد، که شاعر دراینجا غیر از نسیب تغزل آمیز قصیده، شاید تغزلات جداگانه ـ اشعار غزل مانند غیر از نسیب سرائیدهٔ خودرا درنظر داشته باشد.

با این طریقه، وضعیت اشعار رودکی ـ از شعر پاره ها عبارت بودن قسم اساسیٔ آثار باقی ماندهٔ او و درسر چشمه ها، چنوعیکه دربالا دیده شد، بطرز گوناگون تصور کرده شدن تغزلات پراکندهٔ وی و هم عصرانش سبب شده اند بر اینکه در اثرهای شرق شناسان و ادبیات شناسی عائد بمسئلهٔ غزل سرا-

---

[1] سعید نفیسی. رودکی، جلد III، ص ۹۹۱.
[2] سعید نفیسی. رودکی، جلد III، ص ۹۹٤.

ئیدن رودکی و عموماً موجودیت غزل در عصر X دونوع عقیدهٔ مقابل همدیگر بوجود آمده است.

ازطرف دیگر، انکشاف غزل، همچون یك شکل خاص نظم، درادبیات خطی، چنوعیکه معلوم است، نظر به دیگر شکلهای نظم دورهٔ کلاسیکیٔ ادبیات ما ــ قصیده، مثنوی، رباعی و قطعه قدری دیرتر ظاهر گردیده بود. اینحالت، درنوبت خود، باز باین سبب شده است، که بعضی موءلفان در وقت تحلیل و بیان کردن مسئلهٔ بالا ــ موجودیت غزل درعصر ذکرشده، برای نشاندادن سرچشمهٔ پیدایش غزل نیز جرئت کرده اند.

بنابراین پیش ازآنکه بموضوع اساسی گذریم، یعنی با-جریان تأریخیٔ غزل و غزل سرائی درچه مناسبت واقع گر-دیدن قسم علاقمند میراث ادبیٔ رودکی را سنجیده برائیم، همین دوطرف مسئله را دیده برامدن لازم میشود.

II

موضوع غزل درایجادیات رودکی هنوز ازاولهای نیمهٔ دوم عصر XIX سرکرده دقت شرق شناسان را بطرف خود کشیده بود. اولین شخصی، که دراین باره مفصلتر سخن رانده است، شرق‌شناس نیمس هرمان‌اته میباشد. او سال ۱۸۷۳ در «رودگی شاعر سامانیان[1]» نام مقاله خود دربارهٔ میراث ادبیٔ رودکی سخن رانده قید میکند، که وی «... بروش نو سخن

[1] Herma n Ethé. Rudagı, der Samaniden Dichter Nachichten von der Königlichen Gesellschaft der Wissenchoften und der G. A. Uneversitat Zu Gottingen, № 25, 12 Novemver, 1873.

سرائی کرده و برای هریك از نوعهای شعر، مانند مثنوی، قصیده، قطعه، غزل ورباعی روش خاصی و خصایصی نهاده است[1]».

درصورتیکه این مؤلف بعقیده خود رول تاریخیٔ رودکی را اینطریقه تأکید نموده، درقطار شکلهای اساسیٔ نظم دورهٔ کلاسیکی، چنوعیکه دیده شد، غزل را هم خاطر رسان کرده است. پس بخوبی اشکار است که او از کارفرمودن کلمهٔ غزل فقط همین شکل نظم را درنظر دارد.

شرق شناس فرنسوز شالرشفر (Шарлз Шефер) سال ۱۸۸۵ در «منتخبات فارسی»[2] دربارهٔ میراث ادبیٔ رودکی سخن رانده، دیوان اورا «شامل قصاید و غزلیات بسیار» میداند[3].

شرق شناس انگلیسی چارلز پیکرینگ (Чарлз Пикеринг) در «جاسر ایرانی»[4] نام مقالهٔ خود غزلهای رودکی را سرمشق غزل سرایان بزرگ میشمارد.

---

[1] سعید نفیسی. رودکی جلد III، ص ۸۳۵. سعید نفیسی این مقاله و یکمقدار مقاله های عائد برودکی نوشته شده را عیناً ترجمه نموده، دراثر خود داخل کرده است. ازبسکه همهٔ این مقاله ها دروقت نوشتن این سطرها بما دسترس نبودند، ما در اینجا و بعداز این، اینمقاله ها و محل نشر آنهارا قید نموده، درجائیکه دربارهٔ فکراین و یا آن مؤلف سخن میرود، همچون منبع، اثرسعیدنفیسی را نشان خواحیم داد.

[2] Charles Schefer. Chrestomatic Persane, 2, pp. 247-248, Paris, 1885.

[3] سعید نفیسی. رودکی، جلد III، ص ۸٤٦.

[4] Charles Pickering. A Persian Chauser, National Review, 1890,

«غزل سرایان بزرگ، ــ مینویسد وی، ــ مانند حافظ و پیروان روش وی... همه مدیون اویند». اینچنین شش پارچه شعرشاعررا، که درسرچشمه ها گاها باعنوان پارهٔ از قصیده، نظم و گاها غزل و قطعه نامیده شده اند، آورده ایستاده آنهارا غزل نامیده است. مثلاً یکی ازاین گونه پارچه های شعری («ای آنکه غمگینی و سزاواری») راحتی «غزل زبده» مینامد[1].

ادوارد براون (Э. Г. Браун) در اثر مشهورخود «تأریخ ادبیات ایران»[2] دراین باره ازخود چیزی نگفته باشد هم، عائد به بلندیٔ غزلهای رودکی شعرمشهور عنصری را آورده با همین قناعت میکند[3]. در «انسیکلا پیدیهٔ بریتانیا»[4] نیز بشعر های بصفت می و معشوق بخشیدهٔ رودکی عنوان غزل داده شده است[5].

۱. کریمسکی دراثر مشهورخود،[6] رودکی را الریك باریك خیال میداند. ولی معلوم نیست که او ازلریکهٔ رودکی غزل را در نظردارد و یانسیب تغزل آمیز قصیده را.

شرق شناس امریکائی آ. و. ویلیمزجیکسان (О. В.) (Виллььямс Чексон در «شعر قدیم فارسی»[7] نام اثرخود عائد باثار رودکی بطرز و سیعتری سخن میراند،

---

[1] سعید نفیسی. رودکی، III، ص. ۸۶۷—۸۶۹.

[2] E. G. Browne. A Literary History of Persia, vol. I, p. 13, London 1909.

[3] سعید نفیسی، رودکی، جلد III، ص ۸۹۶—۸۸۹.

[4] The Encyclopaedia Britannica, 11-th ed., vol. 13, p. 813.

[5] سعید نفیسی، رودکی، جلد III، ص ۸۹۶.

[6] А. Крымский. История Персии, её литературы и дервишской теософии, т. I, стр. 193-194, Москва, 1909.

[7] A. V. Williams Jacson. Early Persion Poetry, New Jork, 1920.

ولی درباره شکل نظم وی حتی بدرجهٔ شرق شناسان گذشته هم توقف نکرده است، علاوه براین او بعضاً حدود «سرود» و «تغزلات» را فرق نمیکند. مثلاً، باعنوان «سرود شراب رودکی» شعر درمقدمه آورده شده («بیار آن می که پنداری مگر یاقوت نابستی») را آورده «و نیز تغزلات دیگر را هم دوام میکند او، میتوان براین شماره افزود، که گاهی مراثی و گاهی وصف معشوق و گاهی شکوهٔ عاشقانه است[1]». مراد از کارفرمودن کلمهٔ تغزلات نسیب قصیده را این مؤلف در نظر دارد یانه در اثر بآن اشاره نرفته است.

نهایت دیگری از شرق شناسان آخرین انگلیسی، که در اثر خود عائد به قسمت علاقمند اشعار رودکی سخن میراند روبن لیوی (Реубен Леви) میباشد. این مؤلف در اثر خود «ادبیات فارسی[2]» که در سال ۱۹۲۳ نشر گردیده است، نسبت بشعرهای رودکی درقطار کلمهٔ قصاید تیرمین «غزلیات» را نیز بکار می برد. دربارهٔ درتغزلات و برانگیختن احساسات استاد بودن رودکی حکایت مشهور را یادآوری کند هم، عائد بمسئلهٔ بکدام شکل نظم داخل شدن تغزلات شاعر چیزی نمیگوید. این مؤلف نیزمانند شرق شناس پیشر از این ذکرشده شعر باعنوان «سرود» آوردهٔ اورا (آن شعریکه مطلعش پیش از این آورده شد) ازشعرهای «غزلیات» رودکی میداند[3].

---

[1] سعید نفیسی. رودکی، جلد III، ص ۹۱۱—۹۱۲.
[2] Reuben Levy. Persian Literature, London, 1923.
[3] سعید نفیسی رودکی، جلد III، ص ۹۱۶—۹۱۷.

باین طرز، آن فکریکه دربارهٔ شکلهای اساسیٔ نظم رودکی هنوز اته بیان کرده بود، چنوعیکه دیده شد، درشرق شناسی، حتی تا سال ۱۹۲۳، اساساً بدون تغییراتی دوام کرده میآید.

لیکن ازتأریخ نشر گردیدن اثرمشهور شبلی نعمانی ــ «شعرالعجم» یعنی ازسال ۱۹۲٤ سر کرده، نسبت بماهیت موضوع فکرتازه یی بوجود آمد. شبلی نعمانی میراث ادبیٔ رودکی را مورد ملاحظه قرار داده ایستاده، عائد باین شکل نظم چنین قید میکند: «غزل در آن زمان هنوز شکل وحیثیت خاص نگرفته بود و تشبیبی که درآغاز قصیده میگفتند، بجای غزل بود[1]».

شبلی نعمانی، چطرزیکه دیده میشود، برخلاف تصورات مؤلفان بالا، کارفر[illegible]ده شدن کلمهٔ غزل را درعصر X فقط عبارت از تشبیب ــ نسیب قصیده میداند. این را باید گفت، که فکر این مؤلف بجریان منبعدهٔ مسئله تأثیر فوق‌العاده کلانی رسانید.

از تدقیقاتچیان امروزهٔ ایران آنهائیکه بیواسطه با ایجادیات رودکی مشغول شده، یا دربارهٔ غزل بطرز وسیعتری فکر رانده اند، سعید نفیسی، پرویزخانلری وزین‌العابدین مؤتمن میباشند. این مؤلفان دربرابر اینکه نسبت بآموختن میراث ادبیٔ رودکی، ماهیت نظم و ازآن جمله خصوصیت غزل خیلی مسئله های مهم را روشن کرده اند، درحل موضوع بالا تقریباً با همان عقیدهٔ شبلی نعمانی موافقت میکنند.

---

[1] شبلی نعمانی. شعرالعجم، جلد I، ص ۲۲.

سعید نفیسی درجلد II اثر ذکرشدهٔ خود یك قسمت ابیات پراکندهٔ رودکی را بقصیده، قطعه و غزلهای شاعر نسبت داده، بعضی بیتهای پراکندهٔ اورا حتی مطلع غزل میشمارد. ولی این بیتهارا، درنوبت خود، درزیر سرلوحهٔ «تغزلات» ازنظر گذرانیده، درجلد III اثرخود، هنگامیکه اشعار پراکندهٔ رودکی را جمعبست میکند، عنوان باب را «قصاید، مقطعات و ابیات پراکندهٔ بهم مربوط» مینامد. حال آنکه او ابیات پراکندهٔ برباعی و مثنویهای شاعر تعلق داشته را درزیر سرلوحه‌های خاص ــ «رباعیات» و امثال آن آورده است[1].

ازاینجا بخوبی معلوم میگردد، که سعید نفیسی ازتیر مین «غزل» نیزهمان تغزلات مقدمهٔ قصیده را درنظر داشته است. زیرا اگرچنین نمی‌بود درسرلوحهٔ باب ابیات ذکر شدهٔ شاعر درقطار «قصاید و مقطعات» کلمهٔ غزل و یا غزلیات را نیز علاوه مینمود.

پرویز ناتل خانلری درتدقیقات بوزنهای غزل بخشیدهٔ خود، غزل را یك شکل مستقل نظم عصرهای V–IV هجری (XI – X) نمیداند. او نسبت بموضوع خود اشاره نموده، «دراینجا، ــ میگوید وی، ــ غزل اصطلاحی مقصود است و مضمون تغزلی راکه درمقدمهٔ اغلب قصاید میآید، درنظر نداریم. تا اواخرقرن پنجم که دوران مدیحه سرائیست، شاعریکه فن خودرا غزل

---

[1] سعید نفیسی. رودکی، جلد II، ص. ۵۸۳،۶۰۵،۶۰۷، جلد III، ص ۹۶۶، ۱۰۳۷، ۱۰۷۷، ۲۰۹۶، ۱۱۰۴، ۱۱۰۹، ۱۱۱۱.

سرائی قرار داده باشد، نمیتوان یافت و اگرهم در آن زمانها
چنین شاعری وجود داشته، چون دیوانی از او در دست نیست،
در حکم معدود است[1]».

زین‌العابدین مؤتمن در «شعروادب فارسی» نام اثرخود
دربارهٔ ماهیت غزل چیزی نگفته، بخوانندگان اشاره میکند،
که در این باره به «تحولات ادبی» نام اثر او و جلد V «شعر-
العجم» شبلی نعمانی مراجعت نمایند[2]. اثر اشاره کردهٔ خود
مؤلف را بدست درآوردن، متأسفانه، ممکن نشد. لیکن در
صورتیکه او برای فهمیدن ماهیت غزل خواننده را بجلد ذکر
شدهٔ «شعرالعجم» نیز حواله میکند، از اینجا بخوبی آشکار
است، که وی عقیدهٔ دربارهٔ غزل بیان کردهٔ شبلی نعمانی را
پیروی کرده است.

درعین حال، این را باید قید کرد، که ادبیات شناسان ایران،
ظاهراً، همه طرفدار این عقیده نمیباشند. از جمله، رضازاده
شفق در «تأریخ ادبیات ایران» عائد بفعالیت شعریٔ رودکی
توقف نموده، «رودکی، — میگوید او، — درفنون سخن و انواع
شعر، مانند قصیده ورباعی و مثنوی و قطعه و غزل مهارت

---

[1] پرویز ناتل خانلری، تحقیق انتقادی در عروض فارسی
و چگونگی تحول اوزان غزل، ص ۱۴۷، ۱۴۸، تهران، ۱۳۲۷
شمسی.

[2] زین‌العابدین مؤتمن. شعر و ادب فارسی، ص ۱۴۰
تهران، ۱۹۵٤.

داشته و درهمه طرز بخوبی کامیاب گردیده[1]». شفق، چنوعیکه دیده میشود، از کلمهٔ غزل همین شکل نظم را درنظر دارد، زیرا اگرچنین نمیبود وی غزل را درقطار قصیده مثنوی وغیره نمیآورد.

مؤلف «تاریخ ادبیات در ایران» ذبیح الله صفا، همان نوعیکه ازطرز کلامش معلوم میگردد، ظاهراً، طرفدار فکر شفق میباشد. «از ابیات، قطعات، قصاید و غزلهای معدودیکه،— مینویسد او،— از رودکی باقی مانده به نیکی میتوان یافت، که این شاعر درفنون مختلف شعر استاد و ماهربوده[2]». ولی این راهم باید گفت، که درمثالهای ازنظم رودکی آوردهٔ این دو مؤلف ما هیجیك پارچه ئیرا با عنوان غزل دچار کرده نمیتوانیم.

درمملکت ما نیز عائد بمسئلهٔ موجودیت غزل درعصر X دو فکر مقابل همدیگر درجریان است. استاد ی. ئی. برتلس دراثرخود— «نظم فارسی دربخارای عصر X» عائد بشکلهای موجودهٔ نظم کلاسیکی بطرز خیلی وسیع توقف نموده، در قطار شکلهای خاص نظم عصر X، همچون شبلی نعمانی، غزل را داخل نمیکند. او درنظم زمان سامانیان معلوم بودن تیرمین غزل را تأکید نموده، پس از میراث ادبی عمارهٔ مروزی، لبیبی، عنصری، فرخی عائد بمفهوم آنوقتهٔ کلمهٔ غزل یکچند

---

[1] شفق. تاریخ ادبیات ایران، ص ٤٦، تهران، سال ١٣٢١ شمسی.

[2] ذبیح الله صفا. تاریخ ادبیات در ایران، جلد I، ص ٣٤٩— ٣٥٠ تهران، سال ١٣٣٢ شمسی.

1233

مثال میاورد؛ موافقت نمودن حجم نسیب قصیده و غزل ودر آخر پارچه های شعریٔ حتی زمان سلطنت غزنویان نیامدن تخلص را بطریق یکنوع دلیل قید نموده، بچنین خلاصه میاید، که در دورهٔ اولین نظم فارسی ـ تاجیکی غزل همچون یك شکل مستقل نظم وجود ندارد و غزل آنوقته فقط قسم نسیب قصیده را تشکیل میدهد.[1] این فکر در اثرهای بعد ازین نوشته شدهٔ استاد نیز قوت خودرا نگاه داشته میاید[2].

مرحوم ص. عینی «درنمونهٔ ادبیات تاجیك» دربارهٔ رودکی توقف نموده قید میکند، که نظر باتفاق اهل تذکره و تراجم احوال، استاد رودکی اول کسی است که شعر فارسی را از قصیده، غزل، قطعه ورباعی تدوین کرده»[3]. پس او در «استاد رودکی» نام رسالهٔ خود، گرچندی دربارهٔ این شکل نظم توقف نمیکند، ولی شش پارچهٔ شعریٔ رودکی را درتحت سرلوحهٔ «غزل» میاورد[4].

۱. س. براگینسکی عائد بمسئلهٔ موجودیت غزل درعصر X اساساً دردو مقالهٔ خود بطرز مفصلتری توقف کرده‌است. او درمقالهٔ عائد بایجادیات رودکی واطرافیان او نوشتهٔ خود، غزل‌را درقطار شکلهای مستقل نظم عصر X ـ قصیده، مثنوی،

---

[1] Е. Э. Бертельс. Персидская поэзия в Бухаре, X век, стр. 29—32, М., 1935, л.

[2] Е. Э. Бертельс. Навои, стр. 47 Москва, 1948; Литература на персидском языке в Средней Азии, Советское Востоковедение, V, стр. 207, 1948; Джами, стр. 50, Сталинабад, 1949

[3] ص. عینی. نمونهٔ ادبیات تاجیك، ص. ۱۶۰، مسکوا ۱۹۲۷.

[4] С. Айнӣ. Устод Рӯдакӣ, саҳ. 55—66., Сталинобод, 1940.

مرثیه، رباعی و غیره داخل میکند، اینچنین یکی از پارچه های
شعری رودکی را غزل نامیده، برای اثبات نمودن اسلوب خاص
رودکی، آنرا با یکی از شعرهای قطران مقایسه مینماید.[1] در
مقاله ئیکه دربارهٔ خراکتر اجتماعی ایجادیات حافظ نوشته است،
درخصوص اینمسئله عقیدهٔ او بازهم روشنتر نمودار میگردد.
او در این مقاله بعداز آنکه پیدایش غزل را درعصر X میدانند،
خصوصیتهای شکل غزل را تصویر کرده میگذرد واز افادهٔ او
بخوبی معلوم میگردد، که وی مراد از غزل نه اشعار عاشقانه،
بلکه درعصر ذکر شده موجود بودن این شکل خاص نظم را
درنظر دارد[2].

باینطریقه، اگر ما فکر های دربارهٔ موضوع غزل بیان
کردهٔ مؤلفان بالارا جمعبست نمائیم، نتیجهٔ زیرین حاصل
میشود: از سال ۱۸۷۳ سر کرده تا سال ۱۹۲۳ مؤلفانیکه
دربارهٔ نظم عصر X سخن رانده اند، غزل را درقطار دیگر
شکلهای نظم دورهٔ کلاسیکی، اساساً همچون یك شکل مستقل
نظم تصور کرده اند. از سال ۱۹۲٤ سر کرده رویهٔ تازه‌ـ
راه باصل موضوع بطرز دیگر نزدیك شدن پیدا میشود،
یعنی عقیده یی بمیان میآید، که پیروان آن مراد از کارفر‌ـ
موده شدن کلمهٔ غزل درعصر X، یك شکل خاص نظم را ندا‌ـ
نسته، فقط نسیب تغزل آمیز قصیده را میشمارند. این عقیده
گرچندی، چه در ایران و چه درمملکت ما، طرفداران جدیئی

---

[1] И. С. Брагинский. Рудаки и его окружение, Очерки из истории таджикской литературы, стр. 123, 138. 140—141, Сталинабад, 1956.

[2] И. С. Брагинский. Раскрепощенные строки Хафиза. Очерки из истории таджикской литературы, уп. изд., стр. 207, 215.

پیدا کرده است، ولی تدقیقاتچیانی نیز موجودند، که تصورات یکم را طرفداری میکنند.

حقیقت مسئله چیست؟ حالا ما کدام یکی از این دو فکر متقابل را قبول کرده میتوانیم؟— بفکرمن، پیش ازآنکه در این باره چیزی گوئیم بهتر است که مفهوم کلمهٔ غزل را با فکت های آثار ادبیٔ عصر X سنجیده برائیم.

III

کلمهٔ غزل درزبان ادبیات کلاسیکیٔ فارس و تاجیک، همچون یکمقدار کلمات تاٴریخاً دونوع مفهوم—دو نوع معنی‌را قبول کرده آمده است. ازاین دونوع مفهوم یکی معنیٔ لغوی بوده، دیگری مفهوم اصطلاحی میباشد.

ازسرچشمه های نظریه‌وئ ادبیات کلاسیکیٔ ما یکی از قدیمترین آثاریکه درآن عائد بمفهوم غزل بطرز وسیعتری سخن رفته است، «المعجم فی معایر اشعار العجم» نام اثر شمس‌الدین محمد بن قیس رازی میباشد. این موٴلف غزل را چنین تعریف میکند:

«غزل دراصل لغت حدیث زنان وصفت عشق بازی با ایشان وتهالك دردوستیٔ ایشان است. مغازلت عشق بازی... است... بعضی اهل معنی فرق نهاده اند میان نسیب و غزل و گفته اند: معنیٔ نسیب ذکر شاعر است خلق و خلق معشوق را و تصرف عشق ایشان در وی و غزل [ذکر] دوستیٔ زنان است و میل هوای دل بر ایشان...»[1]

---

[1] شمس‌الدین محمد بن قیس رازی. المعجم فی معائیر اشعار العجم، ص ۳۰۶، تهران، ۱۳۱٤ شمسی.

«... بیشتر شعرای مفلق [ایجاد کار]، دوام میکنند او، ذکر جمال معشوق و وصف احوال عشق و تصابی (عشق ورزی) را غزل خوانند و اغزالی [غزل هائی] که مقدمهٔ مدحی یا شرح حال دیگر باشد آنرا نسیب گویند و بحکم آنکه مقصود از غزل ترویح [راحت دادن] خاطر و خوش‌آمد نفس است. باید که بنای آنرا بر وزن خوش مطبوع و الفاظی عذب سلیس [شیرین وران] و معانئ رایق مروق [دلاویز صاف] نهند»[1].

این معلومات شمس‌الدین محمد خیلی قابل دقت است. او در اینجا، همان نوعیکه از طرز بیانش معلوم میگردد، نسبت بغزل فقط فکر خودرا بیان نکرده، عقیدهٔ موجوده را تصویر کرده است. این تصورات، اگر خطانکنم، همان تصوراتی است، که تا اولهای عصر XIII دربین اهل ادب ماور النهر و خراسان، دربارهٔ مفهوم غزل حکمران بوده است. زیرا این مؤلف گرچندی از اهل‌ری است و در اثرخود دروقت آوردن مثال های شعرئ شاعران خراسان و ماورالنهر بعضاً بخطا راه میدهد، ولی در تعریف کلمهٔ غزل خطاکردن او ممکن نبود، چونکه وی یکچند سال درمرکزهای علمئ آنوقتهٔ این سرزمین، از جمله در بخارا، خوارزم و مرو عمر بسر برده، درسال ٦١٤ هجری (١٨–١٢١٧) اثرخودرا درمرو شروع نموده است. پس گرچندی درنتیجه فتنهٔ مغول خیلی آوارگی هارا ازسرخود گذرانید، اما با وجود این توانست این اثر پرقیمت خودرا در سال ٦٣٠ هجری (١٢٣٣) در

[1] شمس‌الدین محمد بن قیس رازی. المعجم فی معائیر اشعار العجم، نشر ذکرشده، ص ٣٠٦.

فارس باتمام رساند. بنابراین، عقیده ئیکه دربارۀ غزل در بین اهل ادب ماور النهر، خراسان و فارس زمان زندگیٔ سعدی موجود بود، در تعریف بالا عکس نیافته نمیتوانست.

در دوره های تاٴریخی بعد از عصر XIII کلمۀ غزل از جهت معنای لغوی آنقدر هم تغییراتی پیدا نکرده است. لغت هائیکه حتی بعد از عصر XV تاٴلیف یافته اند، با تغییر بعضی عباره ها، اساساً، همان معلومات شمس الدین محمدرا تکرار کرده اند. در بین لغت ها یگانه اثریکه در برابر تکرار نمودن معنیٔ لغویٔ ذکر شده تعریف غزل اصطلاحی را نیز پره تر میدهد «هفت قلزم» قبول محمد میباشد. در این لغت غزل را باچنین تعریف دچار میکنیم:

«بدانکه غزل در لغت دوست داشتن حدیث با زنان و در اصطلاح ابیات چند است متحد در وزن و قافیه و بیت اول آن ابیات [دو] مصرع باشد، هر دو قافیه دار، آنرا مطلع و مبدأ نامند و بیت ثانی اگر هر دو مصراعش قافیه دار باشد، زیب مطلع و حسن مطلع و بیت آخر را مقطع و خاتمه خوانند و مشروط آنست، که متجاوز از ۱۲ بیت نباشد... و بعضی تا ۱۹ بیت حد غزل گفته اند... اما بعضی شعرای متاٴخرین بیست و یك بیت گفته اند... لیکن حد غزل تا ۱۹ بیت است. در غزل غالباً ذکر جمال محبوب و صفت حال محب و صفت حال عاشق باشد و مواعظ و نصایح در دیگر اقسام شعر درج گردد. از هرچه بنیاد [غزل] کنند، اگر وصال باشد یا فراق بهمان تمام

کنند. درغزل بیت پر کن نباشد و تا آخر غزل هر بیت از بیت دیگر برجسته تر نمایان ترباشد[1]».

این تعریف بغزل اصطلاحی دادهٔ مؤلف «هفت قلزم» را با بعضی تغییرات اساساً ممکن است قبول کرد. آنچیزیکه باین تعریف ازجهت خصوصیت های شکلیٔ غزل علاوه کردن لازم میشود، ازهمین عبارت است: درمقطع غزل باید تخلص شاعر ذکر یابد، بعد از قافیه ممکن است ردیف آورده شود. اینچنین هریك بیت غزل میتواند معنیٔ مستقل داشته باشد. اما ازجهت مضمون و مندرجه تعریف بالا خیلی ناقص است، زیرا دائرهٔ معانیٔ غزل اصطلاحی خیلی وسیع میباشد. درغزل عادتاً در برابر معانیٔ عشق و عاشقی — وصف زیبائیٔ محبوب، توصیف رفتار و کردار او، نالش ازدردوغم، سوز و گداز، آه ونالهٔ عشق، شکایت ازرقیب، تقدیر، تصویر منظره های طبیعت، وصف می، قدح، صبوحی، تصویر حال گوینده و امثال اینها اگر از یکطرف عکس یابد، ازطرف دیگر مسئله های اخلاق، فلسفه، تصوف، پند موعظت، شکایت و بدبین بودن ازمحیط موجوده وحتی سیاست ازملاحظات غزل سرایان نیزدر کنار نمانده است. بعبارت دیگر، نه فقط حسیات و مسئله های جداگانهٔ زندگانیٔ شخصی بلکه قسمت های مهم حیات جمعیت و افکار جمعیتی میتوانسته اند کم و بیش در مندرجهٔ غزل گنجایش یابند.

---

[1] قبول محمد. هفت قلزم، جلد هفتم، ص ٤٤—٤٥، چاپ هند، سال ۱۲۳۰ هجری.

این را باید گفت، که حالت همچون یك واحد مستقل معنای جداگانه دربر کردن هر یك بیت غزل، در نوبت خود، باین سبب میشود، که شاعر میتواند، مسئله های ذکر شدهٔ حساس حیات جمعیتی را درچارچوبهٔ غزلهای عاشقانه نیز وسیعتر داخل نماید.

درصورتیکه کلمهٔ غزل درجریان تاریخی خود بچنین اهمیت‌ها صاحب گردیده است، پس درمیراث شعری رودکی وعموماً آثار ادبی عصر X غزل را باکدام اهمیت آن پیدا کرده میتوانیم؟ اکنون اصل مسئله را تعیین کردن، بفکرمن، دشوار نیست.

اگرمراد ازموجودیت کلمهٔ غزل درعصر X غزل اصطلاحی را درنظر داشته باشیم، باید بفکر شبلی نعمانی، یی. ئی. برتلس و طرفداران عقیدهٔ آنها همراه شد. درحقیقت چنو-عیکه درقسم مقدمه اشاره کرده بودیم، ما در آثار ادبی عصر X هیچیك پارچهٔ شعری بشبهه دچارنشده را پیدا کرده نمیتوانیم، که در آن تمام طلبات غزل اصطلاحی رعایه کرده شده باشد. اما بپارچه های شعری عصر X اگر ازجهت مضمون خود آنها و از نقطهٔ نظر تعریف بغزل دادهٔ شمس‌الدین محمد نزدیك میشده باشیم، آنگاه مسئله را قدری بنوع دیگر توجیه کردن لازم میشود. غزل البته یك شکل خاص نظم عصر X نیست. ولی خصوصیت اشعار پراکندهٔ رودکی، چنوعیکه با نمونهٔ آنها در بالا شناساشدیم، درعین حال بهمین حقیقت گواهی میدهد، که دربرابر شکلهای اساسی نظم عصر X ــ قصیده، مثنوی، قطعه، رباعی پارچه های شعری جداگانه ئیکه احساسات

عشق و عاشقی، دردوالم، وصف طبیعت، اهمیت خوش گذرانیدن وقت، پند و امثال اینهارا افاده میکردند، نیز موجود بوده‌اند. آن سخن شمس‌الدین محمد، که «اکثریت شعرای ایجاد کار ذکرجمال معشوق، وصف عشق و عشق ورزی را غزل خوانند[1]» میگوید، با احتمال قوی نیز یك اشارتی میباشد، که بغزل نامیده شدن همین قسم اشعار روانه کرده شده است.

ازهمین جهت و بنابر دلیل های زیرین، ما بآن قسم عقیدهٔ شبلی و طرفداران فکر او، که مراد ازغزل درعصر X فقط نسیب (تشبیب) قصیده را درنظر دارند، راضی‌شده نمیتوانیم.

اول اینکه، دروقت حاضره هیچکس بطرز قطعی تصدیق کرده نمیتواند، که پارچه های شعریٔ تغزل آمیز از آندوره باقیمانده، بدون استثناء ازنسیب قصیده ها عبارت باشند. محض ازهمین جهت میباشد، که در گذشته تذکره نویسان هم دربارهٔ از کدام شکل نظم عبارت بودن این پارچه های شعری بیك فکرعمومی آمده نتوانسته اند ــ یعنی چنوعیکه دربالا دیده شد، اگر بعضی یکپارچهٔ شعریرا نظم وپاره ای از قصیده شمارند، چندی همان پارچه را غزل نامیده اند.

دوم اینکه، اخبارات شمس‌الدین محمد ــ «بعضی از اهل معنی فرق نهاده اند میان نسیب و غزل را» گفتن وی وازطرف او جدا ــ جدا معنی داد کرده شدن این دو کلمه نیز فکر در عصر X فقط با معنای نسیب قصیده کارفرموده شدن کلمهٔ غزل را ردمیکند.

---

[1] شمس‌الدین محمد بن قیس رازی. المعجم فی معائیر اشعار العجم، نشرذکرشده، ص ۳۰۶.

اینچنین باید خاطرنشان نمود، که خود کلمهٔ تشبیب (نسیب) تاریخاً فقط مقدمهٔ عاشقانهٔ قصیده را افاده نکرده بوده است.: «تشبیب، —مینویسد رشیدالدین و طواط، — صفت حال معشوق و حال خویش در عشق گفتن باشد و این را نسیب و غزل نیزخوانند. اما مشهور ومستعمل آنست، که... شرح دهند الامدح ممدوح، آنرا تشبیب خوانند».[1] با اینطریقه، نسیب عموماً صفت حال معشوق وحال عاشق بوده، پس همچون مقدمهٔ قصیده شهرت پیدا کرده بوده است.

سوم اینکه، تنها از نسیب عبارت بودن پارچه های شعری ذکرشده در هیجیك ازسرچشمه های موجوده اشارت کرده نشده است. آری درست است، که مؤلف «حدایق السحر» رشیدالدین وطواط غیر از موقع بالا در تعریف تخلص (با معنای بیتی که شاعر بواسطهٔ آن درقصیده ازنسیب خلاص شده بمدح میگذرد، نه بامعنیٔ معمولی آن) کلمه غزل را با معنای نسیب نیز آورده است.[2] ولی ازبسکه او علاقمندانه با تعریف لحظهٔ ازمقدمهٔ قصیده بقسم مدح گذشتن کلمهٔ غزل را یاد آوری نموده، دربارهٔ غزل، همچون یك شکل نظم و ازچه عبارت بودن آن، بطرزعلیحده توقف نمیکند، بنابراین تعیینات اورا همچون معنای یگانهٔ غزل آنوقته قبول کرده نمیتوانیم.

---

[1] رشیدالدین وطواط. حدایق السحر فی دقایق الشعر، بتصحیح و اهتمام عباس اقبال، ص ۸۵، بدون تاریخ.

[2] رشیدالدین وطواط. حدایق السحرفی دقایق الشعر، نشر ذکرشده. ص ۳۱.

چهارم اینکه، افاده دیگرخود شبلی نعمانی درستی تعریف اورا رد میکند: «عشق و محبت،ـ میگوید او،ـ جزء طبیعت آدمی است، بنابراین هر کجا آدم هست عشق و محبت هم هست وچون هیچ ملتی خالی ازسخنوری نیست، بدین جهت ملتی هم یافت نمیشود، که ازشعرو شاعری عشقی بی بهره باشد[1]». در صورتیکه چنین است، پس اشعار عاشقانهٔ عصر X-را فقط به نسیب قصیده ها نسبت داده آنرا با همین محدود کردن مگردرست است؟ جزء طبیعت آدمی بودن عشق و محبت همین حقیقت را تأکید میکند، که عشق و محبت، حسیات عشقی، اشعار عاشقانه و امثال اینها درخارج محیط در بارفئودالی باید بیشتر رواج داشته باشند.

از اینجاست، که مفهوم غزل عصر X، نظر بمعنای نسیب قصیده های آنزمان خیلی وسیعتر خواهد بود، یعنی اگر غزل درآنوقت عشق بازی، ذکرجمال معشوق، اشعار بعشق وعاشقی بخشیده شده و امثال آن را افاده نماید، نسیب قصیده فقط یک قسم همین گونه اشعار بوده است. باعبارت دیگر، ترانه های عشق و عاشقی فقط همان وقت عنوان نسیب قصیده را قبول میکرده اند، که آنها مقدمهٔ قصیده را تشکیل نمایند. اگرباخبارات شمس‌الدین محمد تکراراً مراجعت نمائیم، در این باره بازبیشتر باورئ کلی حاصل کرده میتوانیم. وی بعد ازآنکه بطرز دربالا آورده شده تعریف غزل را میدهد، چنو-

---

[1] شبلی نعمانی. شعرالعجم، جلد V، ص ۲۷، تهران، ۱۳۱۸ هجری.

عیکه دیده شد، قید کرده است، که غزل وقتیکه مقدمهٔ مدحی
و یا شرح حالی شده آمد، نسیب قصیده نامیده میشود.
این طرف مسئله، در نوبت خود، مارا وادار میکند، که
در میراث ادبیٔ شاعران عصر X—XI کارفرموده شدن
کلمهٔ غزل را دربسیار موردها، مانند دربالا ذکرشده بامعنای
وسیعترِ توجیه نمائیم. از جمله عائد بشعر های رودکی
واشعارخود از طرف عنصری کارفرموده شدن کلمهٔ غزل
فقط به نسیب قصیده های این دو استاد نظم تعلق نداشته، بلکه
با احتمال قوی اشارتی است، که عموماً با شعارعاشقانهٔ آنها
روانه کرده شده است.

IV

اکنون میآئیم بمسئلهٔ منبع پیدایش غزل. درادبیات علمی
وضعیت حل این مسئله مانند موجودیت غزل درعصر X نیست.
عائد بموجودیت غزل، چنوعیکه دیده شد، اگردر آثار شرق شنا-
سان وادبیات شناسی دوام کرده آمدن دو خیل عقیده را مشاهده
نمائیم، دربارهٔ مسئلهٔ سرچشمهٔ غزل اساساً یك عقیده حکمرانی
کرده میآید، که آنهم باشد، فکرشبلی نعمانی است.
شبلی درپیرویٔ فکر اولهٔ خود، که غزل عصر X را فقط
عبارت ازنسیب قصیده ها میداند، قصیده را درنوبت خود،
منبع یگانهٔ غزل میشمارد. او درجلد V «شعر العجم» دریکجا
حتی آغاز شعروسخن سرائی پارسی- تاجیکی‌را به پیدایش
قصیده وابسته نموده، درجای دیگر چنین مینویسد: «ما درسابق
گفتیم، که شعردر ایران ازقصیده آغازشده است ودیگر غزل
درابتدا ازجوش طبع تراوش نشده، بلکه برای تکمیل سایر-

اقسام شعر بوجود آمده است، چه گفتن اشعار عاشقی در ابتدای قصیده بود و این قسمت را وقتیکه علیحده کردند، غزل گردید و گوئی از درختی—از درخت قصیده قلمه یی گرفته جداگانه آنرا نشاندند[1]».

این فکر در بارهٔ منبع غزل بیان کردهٔ شبلی نعمانی نه اینکه در ادبیات موجوده هنوز باعتراضی دچار نشده میاید، بلکه بدون تغییرات، متأسفانه، مورد قبول هم واقع گردیده است.[2] علاوه بر این مسئلهٔ از قصیده جستجو کرده شدن منبع غزل سبب شد بر اینکه بعضی متخصصان نه اینکه مدیحه را اولین قدم شاعری فارسی زبانان اعلان نمودند، بلکه در بار فئودالی را همچون واسطهٔ یگانهٔ پیدایش شعر و شاعری قبول کردند.

از جمله، سعید نفیسی شعر محمد بن وصیف (مؤلف عصر III هجری) را مثال آورده ایستاده «شعرای پارسی زبان،— میگوید او،— نخستین اشعاریکه سروده اند، مدایح بوده است، و مدیحه در شعر فارسی قدیمترین اقسام است. دلیل آنهم واضح است. زیرا که شعرارا پادشاهان ایرانی نژاد—آل صفار و آل سامان بشعر برانگیخته اند و باعث شعر بزبان پارسی امروز ایشان بوده اند و بدیهیست که نخستین فکریکه شعرارا در گرفته مدایح این پادشاهان بوده است[3]».

---

[1] شبلی نعمانی. شعر العجم. جلد V ص. ۲۷٫۲.

[2] Е. Э. Бертелс. Персидская литература в Бухаре, X век, стр. 32—33.

[3] سعید نفیسی. رودکی، جلد III، ص ۵۹۶.

این سخن سعید نفیسی با تعریف شبلی نعمانی در مناسبت نزدیکی واقع گردیده است. سبب بچنین ملاحظه ها آمدن مؤلفان بالا چیست؟ بفکر من اساس فکر شبلی نعمانی و سعید نفیسی در برابر عمومیت تعریفاتشان از همدیگر نیز فرق میکند. شبلی آغاز سخن سرائی را برای این از قصیده میداند، که این شکل نظم را یکنوع تقلید از ادبیات عرب میشمارد.[1] سعید نفیسی در تعریف خود بیشتر اخبارات «تأریخ سیستان» را اساس میگیرد.

این را باید خاطر نشان نمود، که بعد از بدست در آمدن ونشر «تأریخ سیستان» یکمقدار مؤلفان امروزهٔ ایران در مسئلهٔ پیدایش اولین شعر فارسی-تاجیکی معلومات این سر-چشمه را اساس گرفته، شعر بوصف کشور گشائی یعقوب بن لیث بخشیدهٔ محمد بن وصیف را اولین شعر فارسی بعد از اسلام میشمارند و در این اساس اولین شعر را نیز «مدایح» میدانند. مثلاً مؤلف آخرین اثر بتأریخ ادبیات ایران بخشیده شده ذبیح الله صفا در تحت سرلوحهٔ «راجع به پیدایش اولین شعر فارسی و اولین شاعر فارسی گوی» اساساً معلومات تا-کنون بدست در آمده را در یکجای جمع کند هم، معلومات «تأریخ سیستان»-را درجای یکم میگذارد[2].

---

[1] شبلی نعمانی. شعر العجم، جلد ۷، ص ۲.

[2] ذبیح الله صفا. تأریخ ادبیات در ایران، جلد ذکرشده، ص ۱۴۴—۱۵۸.

چیز دیگریکه، با احتمال قوی، در تصورات مؤلفان بالا بی تاثیر نمانده است، اکثراً از مدحیه عبارت بودن آثار ادبیٔ عصر های X—XI وبا دربار خاندانهای پادشاهی علاقمند بودن گویندگان آنها شاید باشد. اینچنین وابستگیٔ مناسبت معنویٔ بیتهاکه در اشعار پراکندهٔ عاشقی و نسیب قصیده های عصرْ X—XI بسیار وقتها یك عمومیتی را تشکیل میکنند، نیز شاید به تعریف ذکرشده بی‌تاثیر نمانده باشد. نهایت تاثیر معلومات افسانه مانند بعضی مؤلفان تذکره هارا که پیدا-یش شعررا بفعالیت نمایندگان جداگانهٔ خاندانهای سلطنتیٔ گذشته وابسته میکنند، نیز بیکسو گذاشته نمیتوانیم.

ما حالا در بارهٔ مسئلهٔ از کدام قسمت نظم شروع شدن عموماً شعر و شاعری توقف نمیکنیم، زیرا بحث در این موضوع، اگر از یك طرف مارا ازمقصد اساسی دور گرداند، ازطرف دیگر این مسئله بارها مورد مباحثه قرار گرفته و حجت های تازه‌یی بدست درآمده اند، که حقیقت مسئله را خیلی روشن میکنند[1]

ولی در بارهٔ این قسمت فکر مؤلفان بالا، که گویا غزل از مدحیه بوجود آمده، مدحیه و عموماً اشعار بعد از اسلامیْ

---

[1] ازجمله مراجعت کرده شود: ملك‌الشعرای بهار. یك قصیدهٔ پهلوی، مجلهٔ سخن، ص ۵۷—۵۸، تهران، سال ۱۳۲۴ شمسی؛ محمد خان قزوینی. درخصوص قدیمترین شعر فارسی بعد از اسلام. بیست مقاله، تهران، سال . . .؛ همائی. تاریخ ادبیات ایران ازقدیمترین عصر تاریخی تا عصر حاضر، جلد II ص ۳۶۱—۳۱۵؛ М. Занд. „Оид ба масъалаи тенденцияҳои халқӣ дар адабиёти тоҷик дар асрҳои VIII—IX Шарқи сурх № 4, соли 1953.

خلق‌های ایرانی نژاد فقط زائیدهٔ دربار حکمرانان فئودالی میباشد، توقف کردن لازم میشود.

یکی از دلیل های اساسی طرفداران عقیدهٔ ذکرشده، همان طرزیکه در بالا قید کرده شد، اخبارات «تاریخ سیستان» است. در این سرچشمه بعداز آنکه در بارهٔ کشور گشائی های یعقوب ابن لیث و باین مناسبت بعربی باو شعر سرائیدن شاعران سخن میرود، چنین گفته شده است: «او عالم نبود، در نیافت، محمد بن وصیف حاضر بود و دبیر رسایل او بود و ادب نیکودانست و بدان روزگار نامهٔ پارسی نبود. پس یعقوب گفت: چیزیکه من اندر نیابم چرا باید گفت؟ محمد بن وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت و اول شعر پارسی اندرعجم او گفت».[1]

آری درست است، که «تاریخ سیستان» قدیمترین سر-چشمه ئیست، که در این باره معلومات میدهد. قسمت اول اثر، چنوعیکه موافق اسلوب بیان آن تعیین کرده اند، شاید در آخرهای عصر IV ویا اولهای عصر V هجری نوشته شده باشد.

ما دربارهٔ شاعر گذشتن محمد بن وصیف و باو تعلق داشتن نمونه های شعریٔ نسبت داده شده، شبههٔ نداریم، ولی طرز بیان واقعه، مانند اخبارات عوفی، که اولین شعر پارسی را به بهرام گور نسبت میدهد، یکنوع خصوصیت افسانوی را بخود قبول کرده است. اینچنین نباید فراموش کرد، که در دورهٔ فئودالی، مانند عادتاً بخاندانهای حکمرانان فئودالی وابسته کرده شدن قهرمانهای اساسیٔ داستانها بسیاروقتها، این و یا آن

[1] تاریخ سیستان، ص ۲۰۹—۲۱۲، تهران، سال ۱۳۱۴ شمسی.

انکشافات را بتشبث و کارنمائی فئودالان جداگانهٔ تاریخی وابسته مینمودند. بمیل و خواهش یعقوب علاقمند کردن پیدا-یش اولین شعرنو نیز ازهمین حالتها شاید خالی نباشد.

باین قسمت فکر مؤلف «تاریخ سیستان»، که در وصف یعقوب ابن لیث شعرسرائیدن محمد بن وصیف را ذکر نموده، باین مناسبت «اول شعر پارسی را اندر عجم او گفت» میگوید، نیز باور کردن خیلی دشوار است. زیرا عجم از نقطهٔ نظر مفهوم جغرافیِ آن دوره خیلی وسیع بوده، تمام مملکت های اسلامیِ غیراز عربستان را افاده مینمود. علاقه و مناسبت بین این مملکتها و محلهای دور دست آنها در آنوقت نهایت درجه بدشواری صورت میگرفت. دراین وضعیت مگر پیش‌ازمحمد بن وصیف درعجم شعرنسرائیدن کسی را یکنفر مؤلف اثر، که برای اخبارات گرفتن هیچیك مأموریت تأثیر بخشی را دردست ندارد، تعیین کرده میتوانست؟ این طرف فکر اورا بدون سنجش و تدقیقات هرطرفهٔ تاریخی نیزقبول کردن درست نیست.

ازطرف دیگر، آن قسمت قصیدهٔ محمد بن وصیف، که مؤلف «تاریخ سیستان» بطریق نمونه آورده است، ازجهت طلبات شعرعروضی، مناسبت واسطه های تصویر بدیعی خیلی پخته است. شاعرهر اندازه استعداد بلند داشته باشد، وقتیکه ازیك زبان در سرائیدن شعرعادت کردهٔ خود بزبان دیگر میگذرد، زبان مادریِ خودش باشد هم، بداهتاً نباید باین پختگی شعرسرائیده تواند. صورت گرفتن شعر پخته تجربه و وقت معلومی را طلب میکند.

بنابراین باوری حاصل نمودن خیلی دشوار است، که مدح ذکرشده اولین شعر بفارسی ـ تاجیکی سرائیدهٔ محمد بن وصیف باشد. درعین حال نباید فراموش کرد، که خود مؤلف «تاریخ سیستان» محمد بن وصیف‌را «دبیر بود و ادب‌را نیکو میدانست» گفته است. بخوبی آشکاراست، که این شخص صنعت دبیری وفن ادب را در یك مدت کوتاه سلطنت یعقوب ازخود کرده نمیتوانست، بلکه پیش از آن بدست آورده است. در این صورت از امکانیت خالی نیست، که او در دوام حصیل خود پارچه های شعری در زبان مادری اش ایجاد نکرده اشد. پختگیٔ شعر بمدح یعقوب بخشیدهٔ او بچنین تصورات آمدن مارا باز بیشتر قوتناك میگرداند.

حالت بیشتر از مدحیه ها عبارت بودن آثارادبی شاعران عصرهای ذکرشده، نیز دلیل از مدحیه و آنهم درداخل دربار فئودالی شروع گردیدن شعر و شاعری شده نمیتواند. در آثارعصر X- اگر غیراز قصیده دیگرشکل نظم وجود نمیداشت، دراین باره به بعضی ملاحظه ها آمدن ممکن بود. حال اینکه در میراث ادبیٔ این دوره در برابر اشعار عاشقانهٔ ذکرشده، تقریباً نمونهٔ تمام شکل های نظم کلاسیکی‌را دچار میکنیم. مسئلهٔ بیشتراز مدحیه ها عبارت بودن آثار باقیماندهٔ شاعران عصر X باشد، این حادثه فقط نتیجهٔ آن است که در آنوقت، بنابر سبب های معلوم، بقصیده سرائی بیشتر اهمیت داده میشد و ازهمین جهت هاست، که عصرهای X—XI را «دوران قصیده سرائی» نامیده اند.

مسئلهٔ وابستگی و علاقهٔ معنویِ بیتهای پراکندهٔ اشعار عاشقی و نسیب قصیده که در بین آنها یك عمومیتی را بوجود آورده است، نیز دلیل از قصیده ظهور کردن غزل شده نمیتواند. زیرا بودن چنین مناسبت در این دوره حتمی است. چونکه طرز شعرسرائی عصر X که اساساً طلبات شعریِ سبك ترکستانی را تعیین میکند، هنوز خیلی خصوصیت های بدیعیِ فرق کنندهٔ شکل شعری غزل، از جمله با معنای مستقل نمودار گردیدن هریك بیت آنرا نپیداند. یکمقدار طرف های نظم عصر X ــ روان و صاف بودن طرز افاده در فکر، خراکتر کانکرتی داشتن موضوع، کارفرموده شدن کلمه و عبارتهای بفهم مردم نزدیك، بیشتر در اساس صنعت های لفظی تشکیل گردیدن صنعت های بدیعی (کار فرموده شدن کلمه های هم آهنگ، هم ردیف و هم قافیه در مصرع های پساپیش آمدهٔ هریك بیت) و امثال اینها ازجهت زبان دربین شکلهای نظم، مخصوصاً دربین اشعار ذکرشده و نسیب قصدهها یك همرنگیِ کلی ئیرا بوجود آورده بود.

خصوصیت با معنای مستقل نمودار گردیدن هریك بیت غزل باشد، ما آنرا نه فقط از اشعار عاشقانهٔ عصر X، بلکه از غزل عصر XII نیز هرطرفه طلب کرده نمیتوانیم. این حادثهٔ ادبی، همان نوعیکه در پایان تر درموقع خود مفصلتر خواهیم ایستاد، محصول دوره های خیلی بعدتر تاریخ غزلسرائی میباشد.

نهایت، نسبت بعقیدهٔ «تشبث کارنخستین شعرشعرا» بودن

صفاریان و سامانیان سوالی پیدامیشود، که آیا آن شاعران مشهور بدربار علاقمند که از آنها آثار شعری باقی مانده است، فعالیت ادبیٔ خودرا محض بعداز بدربار داخل شدن شروع کرده بودند ویا پیش از آن؟

بفکرما، طرفداران عقیدهٔ بالا ازشاعران درجهٔ اول عصر های IX—X—XI یکنفرراهم نشانداده نمیتوانند، که فعالیت ادبیٔ او حتماً بعد از بدر بار داخل شدن شروع شده باشد. همان نوعیکه ازدوره های منبعدهٔ تاریخ ادبیات امان معلوم میگردد، عادتاً فعالیت ادبیٔ شاعران مشهور در دائره های اجتماعی بیرون از در بارفئودالی بوجود آمده است و هنگا- میکه آنها این ساحهٔ دانش خودرا تکمیل داده شهرت پیدا- میکنند، پس بدایرهٔ ادبیٔ درباری کشیده میشوند. یك امر واقعی بودن این حادثه در حیات شاعران مشهور عصر های X—XI تماماً تصدیق مییابد، مثلاً، اینحالت را درجریان زند گیٔ رودکی بخوبی مشاهده کردن ممکن است. چنوعیکه تمام سرچشمه ها گواهی میدهند، رودکی در وطن خود کسب دانش نموده ازدورهٔ خیلی خرد سالی بفعالیت شعری شروع کرد، صنعت موسیقی را نیز نغز از خود نموده، هنگامیکه شهرت نمایانی صاحب گشت، آنگاه بدر بار سامانیان کشیده شد.

درصورتیکه حقیقت مسئله چنین است: پس اولین ثمرهٔ خیالات شاعرانهٔ گوینده چنوع اشعار خواهد بود؟ــ طبیعی است، که آن مدح نبوده، بلکه اشعاریست که در آن حسیات

عشق و عاشقی، محبت، دوستی، دردوالم، تصـویر منظره های طبیعت، تجربۀ زند گی و امثال اینها افاده یافته اند. در اینجا اگر بسخن در بالا آورده شدۀ خود شبلی نعمانی مراجعت نمائیم، اصل مقصد باز روشن تر نمودار میگردد: یعنی عشق و محبت اگرجز ٔطبیعت آدمی بوده و هیچ ملتی از شعر و شاـ عری عشقی بی بهره نباشد، طبیعی است که این نوع اشعار بعد از بروی کار آمدن صفاریان و سامانیان و آنهم از آغوش قصاید رخ نداده بود، بلکه وی خیلی پیشتـر از آن بوجود آمده، باصنعت موسیقی، درخوشحالی و غمگینی، در تیـره روـ زی و خوش بختی و در تمام وضعیت زند گی دوش بدوش خلق تاجیك و دیگرمردم ماورالنهر و خراسان دوام کرده آمده است.

بااینطریقه، دلیلهای بالا و حالت با مفهوم نسیب قصیده تماماً راست نیامدن معنای **غزل** عصر X، که پیش از این دیده شد، بما امکانیت مید هند، که در بارۀ اصل مقصد به بیان نمودن ملاحظه های زیرین جرئت نمائیم:

قصیده درهیجیك صورت سرچشمۀ یگانۀ غزل شده نمیتواـ نست، بلکه آن درپراتسیس تکامل یابیٔ خود از اشعار پراـ کندۀ عاشقانه و امثال اینها، که در بالا اشاره کرده شد و در عصـر X بعضاً باعنوان غزل نیز نمودار میگردید، خیلـی سیراب گـردیده است. قسمت نسیب قـصیده ها و لحظه های پیدایش آنهارا درخارج حدود و تأثیر اینگونه اشعار تصور کرده نمیتوانیم. پراتسیس تشکل یابیٔ غزل اصطلاحی محض درسیر تاریخی همینگونه اشعار بوجود میآید. باعبارت دیگر،

غزل اصطلاحی ترقئ منبعدۀ سرائیده شدن همین قسم اشعار است. حالتهای از قصیده جداشدن نسیب در این پراتسیس نیز بی علاقه نیست. ولی آن در هیچیک صورت عامل اصلی نبوده و شده هم نمیتواند.

V

پراتسیس به یك شکل خاص نظم داخل شدن غزل در مدت کوتاهی انجام نیافته است، بلکه وی نتیجۀ محصول فعالیت یکچند عصرۀ سخن سرایان میباشد، که در هر یك عصر خشت هائی برای این مجسمۀ نظم نهاده اند. ولی عصر رودکی را مرحلۀ اولین این پراتسیس باید شمارید، زیرا از ایندوره سر کرده نه اینکه کلمۀ غزل بعضاً در نظم ظاهر شدن میگیرد، بلکه آثار شعرئ از آندوره باقی مانده نیز شروع شدن همین پراتسیس را نشان میدهد.

شبلی نعمانی، که مراد از غزل، چنوعیکه در بالا دیده شد، فقط نسیب قصیده را میداند، شروع شدن این پراتسیس ادبی را نیز درك کرده بوده است. «آدم سخن سرائئ فارسی، — مینویسد او، — میگویند رودکی است. در زمان او صنف غزل مستقلاً بوجود آمده... افسوس که از غزلهای رودکی خیلی کم در دست است»[1] از افادۀ این مؤلف که «صنف غزل مستقلاً بوجود آمده» میگوید، باید نه غزل اصطلاحی، بلکه سرشدن پراتسیس ذکرشده را فهمید، زیرا در بین مثالهای برای

[1] شبلی نعمانی. اثر ذکرشده، جلد ۷، ص ۲۸.

تصدیق فکر خود آوردهٔ او ما نمونهٔ غزل اصطلاحی را دچار کرده نمیتوانیم.

ولی در این مسئله که رودکی سردفتر غزل سرایان تاجیک و فارس بوده است، باید تماماً بفکر شبلی همراه شد. در حقیقت در میراث ادبیٔ عصر X ما بهترین اشعار عاشقانهٔ بشکل غزل تمایل کرده را اولین بار در آثار رودکی دچار میکنیم. مثلاً، علاوه بنمونه های شعریٔ درقسم مقدمه آورده شده این شعر اورا گیریم:

«مشوش است دلم از کرشمهٔ سلمی،
چنانکه خاطر مجنون زطرهٔ لیلی.
چو گل شکر دهیم درد دل شود تسکین،
چو ترش روی شوی وارهانی از صفری.
بغنچهٔ تو شکرخنده نشئهٔ باده،
بسنبل تو در گوش مهرهٔ افعی.
ببرده نرکس تو آب جادوی بابل،
گشاده غنچهٔ تو باب معجز موسی»[1]

در این نمونهٔ شعری بیشترین خصوصیتهای غزل اصطلاحی را دچار میکنیم. آنچیزیکه درشعر بالا از جهت علامتهای شکلی نمیرسد، نبودن مقطع و تخلص شاعر میباشد. تشبث در این ساحه از خود ظاهر کردهٔ رودکی درخود عصر او نیز ثمرهٔ نما- یانی ظاهر نمود، یکمقدار شاعران عصر باینکار دست زدند. مخصوصاً در نیمهٔ دوم عصر X در این قسمت سبزش بیشتری بمیان آمد. مثال روشن این سبزش شعر زیرین دقیقی (وفاتش ۹۹۸) میباشد:

---

[1] С. Айнӣ. Устод Рӯдакӣ, нашри Зикршуда, сах. 4

«بر افکند، ای صنم ابر بهشتی،
زمین را خلعت اردی بهشتی....
زمین برسان خون آلوده دیبا،
هوا برسان نیل اندوده وشتی.
بطعم نوش گشته چشمهٔ آب،
برنگ دیدهٔ آهوی دشتی.
چنان گردد جهان هزمان که گوئی،
پلنگ آهو نگیرد جز بکشتی.
بتی باید کنون خورشید چهره،
مهی کودارد از خورشید پشتی.
بتی رخسار او همرنگ یاقوت،
مئی بر گونهٔ جامه کنشتی.
جهان طاوس گونه کشت و دیدار،
بجائی نرمی و جائی درشتی.
بدان ماند که گوئی از می و مشك،
مثال دوست بر صحرا نوشتی.
ز گل بوی گلاب آید بدانسان،
که پنداری گل اندر گل سرشتی.
دقیقی چار خصلت برگزیداست،
بگیتی از همه خوبی وزشتی
لب یاقوت رنگ، و نالهٔ چنگ،
می خوش رنگ و دین زردشتی».[1]

این شعر، با وجود اینکه در آخر آن تخلص شاعر آمده است، هنوز بچارچوبهٔ غزل اصطلاحی داخل نمیشود. قطع نظر از یکمقدار طلبات خاص ذکرشدهٔ این شکل نظم، که در اینجا دیده نمیشود، بیت با تخلص آمدهٔ آنهم مقطع شعررا تشکیل داده نمیتواند. ولی همین طریقه باشد هم، ایجاد کرده شدن

[1] سعید نفیسی رودکی. جلد III، ص ۱۲۷۷.

این شعر در راه بوجود آورده شدن شکل خاص غزل از موفقیت های خیلی کلان عصر X خواهد بود. یك شعر شاعر دیگر ایندوره ــ منصور منطقی، که در «ترجمان البلاغه» آمده است،[1] نیز در این باره مثال روشن شده میتواند.

عصر XI، مخصوصاً نیمهٔ اول آن، اگر بعضی غزلهای به بابا کوهی (وفاتش ۱۰۵۰) نسبت داده شده را استثنا کنیم،[2] فکت جاری شدن غزل سرائی را قید نمیکند. از اینجا چنین معلوم میگردد، که در ایندوره برای حقوق یك شکل خاص نظم را قبول کردن غزل هنوز زمینهٔ موافق بوجود نیامده بوده است. آثار اشعار عاشقانهٔ ایندوره، چه در شکل و چه در مضمون، از این قسم اشعار عصر X تقریباً فرقی ندارد. از این جهت غزلهای نیمهٔ اول عصر XI ــ را ممکن است جریان بیواسطهٔ غزل سرائی عصر X حساب کرد.

اینمسئله خیلی قابل دقت است، که در ایندوره نه اینکه قصیده و اشعار پند آمیز رودکی مورد دقت شاعران قرار میگیرد ــ یعنی بیتهای جداگانهٔ اشعار اورا تضمین نموده، معانیٔ جداگانهٔ اشعارش را در شعرهای خود بکار میبرند،[3] بلکه در خصوصیتهای شکلی نیز برودکی پیروی کرده میشود. نمونهٔ بهترین این قسم اشعار شعر زیرین فردوسی میباشد:

---

[1] محمد بن عمر الرادویانی. ترجمان البلاغه، ص. ۵۷، نشر احمد آتش، استنبول، ۱۹۴۸.

[2] Е. Э. Бертельс. Две газели Баба Кухи, Доклады Российской Академии Наук, стр. 59—62, Ленинград, 1924.

[3] سعید نفیسی. رودکی، جلد II، ص ۶۱۶—۶۲۹.

«شبی در برت گر بیا سودمی،
سر فخر بر آسمان سودمی.
قلم در کف تیر بشکستمی،
کلاه از سر ماه بر بودمی.
بقدر از همه چرخ بگذشتمی،
بپا فوق گردون بفرسودمی.
جمال تو گر ز انکه من دارمی،
بجای تو گر ز انکه من بودمی.
به بیچارگان رحمت آوردمی،
بدلدادگان بر ببخشودمی.
اگر من نسیم سحر بودمی،
ز آمد شدن ره نفرسودمی.
نه در لاله زاری فرود آیمی،
نه در مرغزاری بیاسودمی.
سر زلف سنبل نپیچدمی،
گریبان گل را نبگشودمی...»[1]

سعید نفیسی مینویسد، که اینغزل در تذکره ها و سفینه ها بنام فردوسیٔ طوسی قید شده است.[2] اگر در حقیقت همینطریقه باشد، بی هیچیك شبهه ممکن است تصدیق کرد، که این شعر در طرز قافیه بندی (رعایه کرده شدن قافیه در هر یك مصرع) در پیرویٔ شعر در مقدمه آورده شدهٔ رودکی («بیار آن می که پنداری مگر یاقوت نابستی») سرائیده شده است.

شبلی نعمانی سبب باهستگی دوام نمودن پراتسیس پیدایش شکل خاص غزل ــ غزل اصطلاحی را مورد مطالعه قرار داده ایستاده، یکی از سبب های آن را در رواج داشتن قصیده

[1] سعید نفیسی. رودکی، جلد II، ص ۶۳۰ــ۶۳۱.
[2] سعید نفیسی. رودکی، جلد II، صحیفهٔ ذکر شده.

سرائی میداند. اودراین باره بطرز وسیع توقف نموده، بعداز آنکه احساسات عشق و محبت را همچون محرك اصلی (قوۀ اساسیٔ حرکت دهندۀ) غزل تصویر میکند، باصل مقصد خود میگذرد: «... لیکن در ایران ــ میگوید او، ــ چون تا مدتی حس سلحشوری و تمایلات رزمی و جنگی در نهایت شدت جریان داشت، لهذا ترقی غزل از تصوف شروع میشود... و اولین ابجدیکه دراین دبستان [یعنی تصوف] تعلیم میدهند، همانا ابجد عشق و محبت میباشد. اگرچه تصوف در آغازقرن سوم ابتداشد، اما قرن پنجم عصرطلائیٔ آن شمرده میشود و همین عصرهم شروع ترقی غزل است»[1].

شبلی نعمانی بعد ازین برای قوتناك نمودن فکرخود از سنائی سر کرده مانند او حدیٔ مراغی و عطار فعالیت غزل سرائیٔ یکچند شاعر ساحۀ تصوف را یادآوری نموده، با همین قناعت میکند و از سخن او چنین معلوم میشود، که گو یا سر-شدن ترقیٔ غزل سرائی تنها نتیجۀ فعالت شاعران ساحۀ تصوف باشد.

این عقیدۀ شبلی نعمانی از یکچند جهت قابل قبول شده نمیتواند: او احساسات عشق و محبت را محرك اصلیٔ غزل دانسته، ترقیٔ غزل را برای این به تصوف وابسته میگرداند، که اولین حرف تعلیم دبستان تصوف، با عبارت خود او اگر گوئیم، گویا «ابجد عشق و محبت» باشد. شبلی دراین تعریف بعقیدۀ اولۀ خود مقابل می براید. او در اینجا عشق و محبت

[1] شبلی نعمانی. شعر العجم، جلد ۷، ص ۲۸ــ۳۰.

تصوفی ــ عشق آلهی را در نظر دارد، حال اینکه وی، چنوعیکه پیش از این دیده شد، احساسات عشق و عاشقی را جزءِ طبیعت انسانی شماریده، هیچ خلقی را از اشعار عاشقانه بی نصیب ندانسته بود. احساسات عشق و محبت بین مردم و عشق تصوفی در تعریف شبلی هم دوچیز است. احساسات عشق و محبت را، اگر در پیرویِ فکر خود این مؤلف، محرك اصلیِ غزل میدا۔ نسته باشیم پس مفهوم تصوفی این عباره چرا واسطۀ اساسی ترقیِ غزل میشده است؟ مگر احساسات عشق و محبت طبیعی و دیگر لحظه های حساس مهم زند گیِ خلق در این پراتسیس تماماً بی تأثیر میمانند؟

وم اینکه، دورۀ ترقیِ غزل سرائی عصر V هجری (عصر XI) نبوده، عصر VI هجری (عصر XII) است. اگر چندی حیات بعضی استادان دورۀ سرشدن این پراتسیس، آخر های عصر V هجری را درك میکند، ولی دورۀ ایجادیِ آنها همانا عصر VI هجری میباشد. تدقیقاتچیِ وزن غزل پرویز خانلری[1] همان نوعیکه در بالا با سخن او شناسا شدیم، تماماً درست میگو۔ ید، که تا آخر های عصر V هجری (عصر XI) شاعریکه اختصاص خودرا غزل سرائی قرار داده باشد، نمیتوان یافت.

سوم اینکه، غزل سرائی عصر VI (عصر XII) تنها با فعالیت شاعران مشهور ساحۀ تصوف محدود نمیشود. در برابر سنائی، اوحدی و عطار مانند ابوالفرج رونی، معزی، عمادیِ شهر۔

---

[1] پرویز خانلری. تحقیق انتقادی در عروض فارسی...، نشر ذکر شده، ص ۱۴۸.

یاری، ادیب صابر ترمذی، عبدالواسع جبلی، سوزنی سمر-قندی، عمعق بخارائی، رشید وطواط، انوری، خاقانی، نظامی دهها شاعران زبردست را دچار میکنیم، که بیواسطـه بسلسلهٔ تصوف داخل نبوده، در ایجاد کردن غزل های اصطلاحیٔ آندوره فعالیت مهمی از خود نشانداده اند.

از اینجا است، که دورهٔ سرشدن سبزش غزل سرائی را در هیچیك صورت با ترقیٔ تصوف علاقمند کرده نمیتوانیم. تصوف نه اینکه عامل اساسیٔ ترقیٔ غزل سرائی نبود، بلکه برعکس وی غزل را درراه پیشرفت خود هرطرفه استفاده نمود. شاعران دائرهٔ تصوف، بنابر موافق افتادن غزل برای ترغیب مقصد های عرفانی، این شکل نظم را هرطرفه کار میفرما-یند. مثلاً سنائی و عطار غزل را از تمام شاعران عصر خود بیشتر سروده اند. ما درچاپ سنگیٔ دیوان سنائی ۵۱۳ غزل و در دیوان عطار ۷۵۶ غزل را دچار میکنیم.[1] ایجادیات این دو شاعر و نزدیکان آنها در تکاملات خصوصیت های شکلیٔ غزل در این عصر البته بی علاقه نمیباشد، ولی مداخلهٔ تصوف بغزل دربرابر اینکه عامل اصلی نبود، بقسمت های ایدیه‌ویٔ آن، چنوعیکه درپایان تر خواهیم دید، ضرر کلی میرساند.

این را باید قید کرد، که در مسئلهٔ تعیین کردن اساس اجتماعیٔ ترقیٔ غزل سرائی تشبث اولین بقلم، یی. ئی. برتلس تعلق دارد. اوسبب اساس رواج گرفتن غزل سرائی

---

[1] دیوان قصاید و غزلیات فریدالدین عطار نیشابوری، با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی: تهران. ۱۳۱۹ سال شمسی.

دورهٔ سلجوقی را ازسبزش حیات مدنیٔ شهرهای آندوره جستجو میکند.[1] درحقیقت، سرشدن ترقیٔ غزل سرائی را در خارج حدود تاثیر ایدیئالاگیهٔ قوه های ضد فئودالی که اساساً درشهر های زمان سلطنت سلجوقیان مرکزیت یافته بودند، تصور کردن ممکن نیست.

درعصر XII ، علاقمندانه با سبزش حیات اقتصادی و مدنیٔ شهر های ماورالنهر و خراسان و قوت گرفتن ایدیئالاگیهٔ طبقه های اجتماعیٔ ضد فئودالی غزل سرائی، همچون یك شکل نظم بیرون از دربار، رو بافزایش مینهد. غزل سرائی دراین دوره تادرجه یی اوج میگیرد که این شکل نظم حتی در درنیمهٔ اول عصر XII قسمت علحیدهٔ دیوان شاعران را تشکیل میکرده گی میشود. ازجمله دردیوان معزی[2] و دیوان سنائی[3] برای این شکل نظم باعنوان «غزلیات» حصهٔ علیحده جدا کرده شده است، که درمیراث ادبیٔ دوره های گذشته این فکت ادبی را دچار کرده نمیتوانیم. نباید فراموش کرد، که در نیمهٔ اول عصر XII درمقطع غزل آورده شدن تخلص هنوز ازطلبات حتمیٔ غزل سرائی نیست. ازاینجاست، که در غزلیات معزی،

---

[1] Е. Э. Бертельс. Навои, опыт творческой биографии, стр. 48, М.—1948. л.

[2] دیوان... محمد بن عبدالملك نیشابوری متخلص بامیر معزی. بسعی و اهتمام عباس اشتیانی، متضمن قصاید، غزلیات، مقطعات، ص ۷۷۲—۷۸۹، تهران، ۱۳۱۸.

[3] دیوان... حکیم ابوالمجد بن آدم السنائی والغزنوی، بسعی و اهتمام مدرس رضوی، ص ۵۷۷—۷٦٤، تهران، ۱۳۲۰.

که ۶۰ غزل را دربر میگیرد، ما درمقطع غزل تخلص شاعررا دچار نمیکنیم. اینچنین از ۳۷۶ غزل سنائی که درنشر پیش از این ذکرشدهٔ دیوان او جای گرفته است، تخلص فقط درمقطع ۱۰۳ غزل آورده میشود.

خصوصیت دیگر غزل سرائیٔ این دوره ازهمین عبارت است، که باآثار شعریٔ عصر X، مخصوصاً اشعار رودکی همانا دقت زیادی داده میشده است، برویهٔ رودکی و معانیٔ اشعار شاعران جداگانهٔ آندوره غزلهای علیحده بوجود میآید. ازجمله غزل زیرین سنائی دراین باره مثال روشن شده میتواند:

«خسرو مازندران آید همی،
یامسیح از آسمان آید همی ...
یاسگندر بابزرگان عراق
سوی شرق ازقیروان آید همی.
ریگ آموی ودرازی راه او،
زیرپامان پرنیان آید همی.
آب جیحون ازنشاط روی دوست
اسب مارا تامیان آید همی.
رنج غربت رفت و تیمارسفر،
بوی یارمهربان آید همی.
این ازان وزن است و گفته رودکی:
بوی جوی مولیان آید همی». [1]

این غزل نه اینکه باوزن و قافیهٔ شعرمشهور رودکی نوشته شده است، بلکه معانیٔ لفظی، مضمون عمومی و واسطه های بدیعیٔ زبانیٔ آن نیز بطرز وسیع استفاده برده شده اند.

---

[1] سنائی. دیوان ذکرشده،ص ۷۵۶—۷۵۷.

اینمسئله خیلی قابل دقت است، که سنائی با وجود از شاعران پرمحصول زبردست عصر بودن خود در این غزل از عهدهٔ جواب هیچیك بیت شعر رودکی برامده نتوانسته است.

همان نوعیکه نظامیٔ عروضیٔ سمرقندی گواهی میدهد، شاعر مشهور دیگر آن عصر معزی با سپارش یکنفر حکمران در جواب شعر ذکرشدهٔ رودکی نیز طبع آزمائی کرده بوده است (مطلع شعر جوابیهٔ معزی: «رستم از مازندران آید همی، زین ملك از اصفهان آید همی»). ولی هنگامیکه یکچند بیت میسر اید، دشواریٔ مسئله را حس نموده، دیگر دوام نمیدهد و مغلوب گردیدن خودرا اعتراف مینماید.[1]

مثال دیگر:

«ای روی تو رخشنده تر از قبلهٔ زردشت،
بی روی توچون زلف تو کوژ است مرا پشت
عشق تو مرا کشت و هوای تومرا سوخت،
جور تومرا خست و جفای تومرا کشت.
هرچند همه جوروجفای تو کشیدم،
هرگز نکنم مهرو وفای توفرامشت.
برخیزوبیا تا زرخ و زلف توامشب،
پرلاله کنم دامن و پرمشك کنم مشت.[2]»

این غزل ازمعزی است و در آن تاثیر اشعار دقیقی عیناً نمودار است.

---

[1] نظامیٔ عروضیٔ سمرقندی. چهارمقاله، ص ۲۹—۳۰. تهران، ۱۳۱۹ شمسی.

[2] دیوان معزی، نشرذکرشده، ص ۷۷۲.

خصوصیت غزل سرائی نیمهٔ اول عصر XII باز در اینجاست، که گرچندی تصوف در غزل مداخلت کرده است، ولی نفوذ آن زیاد نیست. غزلهای دیگر شاعرانرا یکسو گذاریم، در ایجادیات شاعران دایرهٔ تصوف هم غزلهای زیادی را پیدا کرده میتوانیم که در آنها کلمه و عباره های خاص عشق و عاشقی هنوز بکلی مفهوم تصوفی را قبول نکرده اند. از این نقطهٔ نظر غزل زیرین سنائی خیلی قابل دقت میباشد:

«ماه رویا، گرد آن رخ زلف چون زنجیر چیست؟
واندران زنجیر چندین پیچتاب از قیر چیست؟
گر بود زنجیر جانان از پی دیوانگان،
خود منم دیوانه، برعارض تورا زنجیر چیست؟
گر شراب و شیر خواهی مضمر اندر یاسمن،
تودهٔ عنبر فکنده برشراب و شیر چیست؟
قبلهٔ جان، ای نگار، ازصورت و روی تو نیست،
ازخیالت روزوشب درچشم من تصویر چیست؟
قد من گرچون کمان ازعشق تو شد، پس چرا
گرد آندو نرگس بیمار چندان تیر چیست...؟
ای سنائی، چون مقصر نیستی درعشق او،
دروفاو عهد تو چندین ازوتقصیر چیست».[1]

درنیمهٔ دوم عصر XII، چه درساحهٔ تکاملات شکلی و چه در قسمت مندرجهٔ غزل، تغییرات مهمی بوجود آمد. از جمله، اول اینکه اگر درنیمهٔ یکم عصر درمقطع غزل آورده شدن تخلص شاعر یك شرط حتمی نباشد، درنیمه دوم عصر XII ظاهراً آن تا یکدرجه شرط حتمی غزل سرائی میگردد. از اینجاست که

[1] دیوان سنائی، نشر ذکرشده، ص ۶۰۳

ما در ایندوره در دیوانهای شاعران غزلیات نوع دیوان معزی ـ اساساً بی تخلص آمدن غزلهارا دچار کرده نمیتوانیم. قسم عمدهٔ دیوان شاعرانرا غزلهای با تخلص تشکیل میکنند. مثلاً، در دیوان ذکرشدهٔ عطار و دیوان انوری[1] اکثریت غزلها با مقطع و یادآوری کرده شدن تخلص شاعر انجام یافته است.

درعین حال این را باید قید کرد، که حالت در مقطع غزل آمدن تخلص، ظاهراً، هنوز بخوبی برقرار نشده بوده است. زیرا درغزلهای شاعران ایندوره بعضاً ما تخلص را نه درمقطع غزل، بلکه در بیت یکم و یا دوم پیش از مقطع دچار میکنیم. مثلاً، در دیوان ذکرشدهٔ انوری پنج مرتبه تخلص در بیت پیش از مقطع آمده و دریکجای در بیت دوم پیش از مقطع آمده است.[2] درغزلیات خاقانی مقدار اینگونه غزلها باز بیشتر میباشد.[3]

خصوصیت دیگر غزلهای ایندوره، چنوعیکه پیش از این اشاره کرده شده بود، نفوذ بیشتر پیدا کردن تصوف میباشد. تصویر می، میگساری و اصطلاحات باین علاقمند، که درعصرهای X—XI، اساساً با معنیٔ طبیعی اشان کارفرموده میشدند، در ایندوره نسبت به «می و حدت» و همینگونه معانی موهومی عرفانی نیز و سیعتر بکار برده میشوند. افاده های عشق و عاشقی و محبت طبیعی، بی رحمیٔ معشوق، سوزو گداز عاشق و امثال اینهاکه از موضوعهای اساسیٔ اشعار عاشقانه بودند،

[1] انوری. کلیات نظم، نول کشور، ۱۸۹۷.
[2] انوری کلیات نظم، نشر ذکرشده، ص ۴۱۹، ۴۳۲، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۷، ۴۶۰.
[3] خاقانی. غزلیات، نسخهٔ کتابخانهٔ دولتی بنام فردوسی، نمرهٔ ۱۹۸.

در غزلهای ایندوره نیز بیشتر تعبیر های عرفانی بخود قبول میکنند. اینحالت مخصوصاً در آثار شاعران سلسلهٔ تصوف بیشتر نمودار میگردد. مثلاً، در غزلیات عطار نیشابوری تقریباً غزلی را هم دچار کرده نمیتوانیم، که در آن اصطلاحات ذکرشده بیش و کم بمقصد های عرفانی تابع کنانیده نشده باشد.

نهایت خصوصیت سوم غزل سرائیٔ این دوره، که دربارهٔ آن میخواهم توقف کنم، نظر بدورهٔ گذشته در غزل قدری بیشتر داخل گردیدن موضوعهای شکایت و ناراضیگی است. این مسئله نیز خیلی قابل دقت است، که اینگونه موضوعها نه فقط در میراث ادبیٔ شاعران بیرون از دربار فئودالی وا- میخورند، بلکه در ایجادیات یکمقدار شاعران با دربار علاقمند نیز آنهارا پی در پی دچار کردن ممکن است، مثلاً، برای نمونه این غزل انوری را از نظر گذرانیم:

«کار جهان نگر که جفای که میکشم؟!
دلرا به پیش عهد و وفای که میکشم؟
این نعره های گرم برای که میزنم،
وین طعنه های سرد برای که میکشم.
بهر رضای دوست زدشمن جفا کشم،
چون دوست نیست بهر رضای که میکشم.
دل درهوای او زجهانی کرانه کرد،
آخر نگویدم که هوای که میکشم.
ای روز گار، عاقبت آخر کجا شدی؟
باری بیاببین، که بلای که میکشم!
شهریست انوری و شب و روز این غزل،
کار جهان نگر که جفای که میکشم».[1]

---

[1] انوری. کلیات نظم. نشر ذکرشده، ص ۴۸۸.

مقدار اینگونه غزلها در میراث ادبیٔ انوری کم نیست وچنوعیکه ازطرز افادهٔ فکر شاعر معلوم میگردد، او همچون خیلی شاعران بدربار کشیده شده، ازمحیط زندگیٔ خود راضی نیست.

ازجهت خصوصیتهای شکلی اینطرف غزل بالا قابل ملاحظه است، که شاعر مصرع اول مطلع را بجای مصرع آخرین مقطع آورده، مطلع و مقطع را با یك مصرع جمعبست میکند ــ یعنی غزل را با کدام مصرع سر کرده باشد، با همان مصرع بآخر میرساند[1]. این تکرار، درنوبت خود، بمفهوم اصلیٔ غزل ذره‌یی خلل نرسانیده است.

ولی این کار انوری، نه اینکه درتاریخ منبعده غزل سرائی قابل قبول واقع نمیگردد، بلکه درزمان زندگیٔ خود او نیز اهمیت پیدا کرده نمیتواند. این را شاید خود شاعرهم فهمیده، بنابرهمین دوباره باین کار جرئت نکرده باشد، زیرا در دیوان او با این رویه غزل دیگری دچار نمیشود.

باینطریقه، عصر XII مرحلهٔ مهم سیر تاریخیٔ غزل سرائی میگردد. در این دوره در برابر وسعت پیدا کردن قسمت مندرجه، اکثریت خصوصیتهای شکلیٔ غزل اصطلاحی بوجود آورده میشود. باعبارت دیگر در این عصر برای سعدی و دیگر استادان غزل سرا، همان نوعیکه ی. ئی برتلس قید کرده است، در راه ترقیٔ منبعدهٔ غزل سرائی زمینهٔ بهترین محض درماورالنهر و خراسان بوجود میآید.[2]

---

[1] این رویه اولین دفعه در اشعار رودکی وامیخورد (سعید نفیسی، ج III، ص ۷۹۹).

[2] Е. Э. Бертельс. Навои, уп. изд., стр. 47, 48.

لیکن در اولهای عصر XIII این زمینه یکباره از این سر-
زمین رخت بربست. تاخت و تازچنگیزخان، که درسال ۱۲۲۰
رویداده بود، بحیات مادی و مدنی ماوراالنهر و خراسان
دهشتناکترین ضربه یی رسانید، شهرهای اساسی و واحه های
زراعتی بکلی خراب گردیده، اهالی آنها قتل عام شد. دراین
وحشانیت نه اینکه نمایندگان علم و ادب بقتل رسیدند، بلکه
آثار مدنی و ادبی، که در مرکز های علمی — بخارا، مرو،
خوارزم، غزنین، بلخ، نیشابور و غیره موجود بودند، سوزا-
نیده شده پایمال جلادان چنگیزی گردیدند.

درنتیجه ماوراالنهر و خراسان، که در ترقیات فکری،
سبزش ادبیات و صنعت از عصر X سرکرده، نظر بایران،
شمالی هندوستان و دیگرمملکتهای همسایه رل پیشقدمی را
بازیده میآید، تماماً اهمیت خودرا گم کرد. عموماً ضربهٔ
غارتگران چنگیزی و رژیم پیشگرفتهٔ حکمرانان مغول
تا درجه یی تأثیربد رسانید، که این سرزمین درمدت بیشتر
از ۱۵۰ سال درساحهٔ حیات مدنی قدراست کرده نتوانست.

ولی همینگونه باشد هم وحشانیت استیلاکاران خارجی
چراغ مدنیت مردم مملکتهای استیلا شده‌را تماماً خاموش
کرده نتوانست. غزل سرائی، همچون یکمقدار ساحه های
عملیات فکری و ادبی در گوشه و کنار های دور دست موجو-
دیت خودرا دوام داد.

بزرگترین سیمای ادبی، که در این دوره بوجود آمده، در
ساحهٔ تکاملات غزل تشبث نمایندگان دائرهٔ ادبی غزل سرائی

ماورالنهر و خراسان را باجدیت تمام پیش برده است، سعدی شیرازی میباشد. شبلی نعمانی سبب دربین عامه موفقیت پیدانکردن غزلهای شاعران دائرهٔ تصوف ـ اوحدی، عطار، جلال‌الدین رومی و عراقی را فقط از تصویر «عشق آلهی» عبارت بودن مندرجهٔ غزلهای اینها دانسته، قید میکند، که در غزلهای سعدی هم عشق آلهی عکس یافته است و هم عشق و محبت بین مردم «بدین و سیله در غزلیات او این اثرپیدا- شد، که آتش درتمام ایران افروخت».[1]

درغزلهای سعدی در برابر تصویرعشق و محبت طبیعی افکار تصوفی نیز کم نیست. ولی سبب رواج پیدا کردن غزلهای سعدی اساساً در اینجاست، که او دردوغم، سوزو گداز و آه و نالهٔ مردم بجان آمده، مظلومان گرفتار پنجهٔ استیلا کا- ران خارجی را درغزلهای خود بطرز وسیع عکس کنانیده، این شکل نظم را ازجهت نفاست و شیرینیٔ زبان و تکاملات خاص شکلی خیلی پیش برده توانست. اگرهمین طورنمی بود شاعر دریکی ازغزلهای خود چنین خطاب نمیکرد:

«سعدیا، خوشتر ازحدیث تونیست،
تحفهٔ روز گار اهل شناخت.
آفرین برزبان شیرینت،
کین همه شوردرجهان انداخت».[2]

یکی از کارنمائیهای سعدی، درحقیقت، در مسئلهٔ کار کرده برآمدن زبان غزل سرائیست. زبان غزل خصوصیتهای

---

[1] شبلی نعمانی. جلد ۷، ص. ۳۰.

[2] کلیات شیخ سعدی. با تصحیح محمد علیٔ فروغی، ص ۵۲۰ــ۵۲۱، تهران ۱۳۲۱ شمسی.

خاصی دارد، وی باید روان، دارای نزاکت، لطافت و حلاوت بوده، در کار فرموده شدن کلمه ها از لیکسیکه خاص قصیده و دیگر شکلهای نظم فرق داشته باشد، در این ساحه پیش از سعدی، چنوعیکه از نمونه های شعری آورده شده نیز معلوم میگردد، تشبثهای کمی نشانداده نشده است. ولی فعالیت سعدی در این ساحه خیلی کلان است.

مسئلهٔ رعایه کرده شدن یگانگیٔ قافیه، موافقت و هم آهنگیٔ قافیه و ردیف در غزلهای سعدی باز بیشتر قوت گرفته، مطلع و مقطع غزلها بیشتر مجسم گردیده اند. اینچنین در انتخاب وزن موافق نیز تشبث سعدی خرد نیست.[1] حالت معنیٔ مستقل دربر کردن بیت غزل، که عنصرهای اولین آن هنوز در میراث ادبیٔ رودکی و همعصران وی دیده میشد و در عصر XII قوت گرفته بود (مراجعت کرده شود به نمونه های شعریٔ از آندوره دربالا آورده شده)، در غزلیات سعدی خیلی وسعت پیدا کرد.

از این جهتها ـ از نقطهٔ نظر شیرینی - روانیٔ زبان، عکس یافتن احوال روحیهٔ مردم زمان شاعر، وابستگیٔ مضمون عمومی، برجستگیٔ مطلع و مقطع، کارفرموده شدن واسطه های بدیعی و لفظیٔ خاص غزل، انتخاب وزن، موافقت قافیه بندی و دیگر حادثه های ادبیٔ غزل زیرین شاعر مثال روشن شده میتواند:

---

[1] پرویز خانلری. تحقیق انتقادی در عروض فارسی... نشر ذکر شده، ص ۱۷٤، ۲۰٤.

«دلم تا عشقباز آمد دروجز غم نمی بینم،
دلی بی غم کجا جویم، که درعالم نمي بینم.
دمی با همدمی خرم، زجانم برنمی آید،
دمم باجان براید، چونکه یك همدم نمی بینم.
مرا رازیست اندر دل بخون دیده پرورده
ولیکن باکه گویم راز، چون همدم نمی بینم.
قناعت میکنم با درد چون درمان نمی یابم،
تحمل میکنم با زخم، چون مرهم نمی بینم.
خوشا و خرما اندل که هست ازعشق بیگانه،
که من تا آشنا گشتم دل خرم نمی بینم.
نم چشم آبروی من ببرد ازبسکه میگریم،
چرا گریم کزان حاصل برون ازنم نمی بینم.
کنون دم در کش، ای سعدی، که کار ازدست بیرون شد،
بامید دمی با دوست وان دم هم نمی بینم»[1].

سنجش غزلیات سعدی این را نشان میدهد، که پراتسیس تکاملات غزل اصطلاحی با فعالیت او هنوز هرطرفه انجام نمی پذیرد. مثلاً، حالت معنیٔ مستقل دربر کردن هریك بیت غزل درایجادیات سعدی هنوز راه سیرخودرا دوام میداده است. درغزل بالا حالت ذکرشده گرچه خیلی قوتناك است، ولی این حادثه تا آن درجه یی نرسیده است، که علاقه و مناسبت معنوی-منطقی را ازحالت معمولی سست تر کرده باشد. خصوصیت دیگر غزل اصطلاحی - درمقطع غزل واقع گردیدن تخلص در ایجادیات سعدی نیزبکلی برقرارشده نمیتواند. دربین ۶۳۲ غزل که ما درنشر ذکرشدهٔ کلیات او دچارمیکنیم، در ۱۱۴ غزل تخلص دربیت پیش ازمقطع واقع گردیده، در ۱۰ غزل

---

[1] کلیات شیخ سعدی، نشر ذکرشده، ص ۸۱۲.

در بیت دوم و در ٤ غزل در بیت سوم پیش از مقطع میآید.

این را نیز باید قید کرد، که در غزلیات شاعر رویدادن اینحالت بی سبب نبوده است. سعدی باین کار تنها در همان وقت راه داده است، که بیت با تخلص سرائیده شده مفهوم اساسیِ مقطع را تماماً دربرنگرفته باشد. مثلاً، غزل زیرین را گیریم:

«بگذار تا بگریم چون ابر نوبهاران،
کز سنگ، گریه خیزد روز وداع یاران.
هر کو شراب فرقت روزی چشیده باشد،
داند که سخت باشد قطع امید واران.
با ساربان بگوئید احوال آب چشمم،
تا بر شتر ببندد محمل بروز باران.
بگذاشتند ما را در دیده آب حسرت،
گریان چو در قیامت چشم گناهکاران.
ای صبح همنشینان، جانم بطاقت آمد،
از بسکه دیر ماندی چون شام روزه داران
چندی که برشمردم از ماجرای عشقت،
اندوه دل نگفتم الا یك از هزاران.
سعدی بروزگاران مهری نشسته بر دل،
بیرون نمیتوان کرد الا بروزگاران.
چندت کنم حکایت، شرح اینقدر کفایت،
باقی نمیتوان گفت الا بغمگساران[1]».

مضمون غزل شکایت از جدائیست، شاعر در مطلع بکسی خطاب نموده راز دل گفته است. بیت با تخلص آمده وظیفهٔ مقطع را ادا کرده نمیتواند، زیرا شاعر در اینجا بخودش خطاب کرده است. حال آنکه مناسبت معنوی ـ منطقی طلب میکند،

---

[1] کلیات شیخ سعدی، نشر ذکرشده، ص. ٦٣٦.

که خطاب در مقطع شده با مخاطب مطلع مناسبتی داشته باشد. از اینجاست، که شاعر با بیت آخرین همین مناسبت را برقرار کردنی شده است.

اینچنین در غزلیات سعدی در حجم ۱۶ بیت غزلی دچار میشود، که او تخلص را در مطلع آورده («سعدی، اینک بقدم رفت و بسر باز آمد، مفتیٔ ملت و اصحاب نظر باز آمد») غزل-را با مقطع بی تخلص («چو مسلم نشدش ملك هنر چاره ندید، بگدائی بدر اهل هنر باز آمد» [1]) انجام داده است. ولی این کار سعدی، بفکر من، مانند رویهٔ در یك غزل خود پیش گرفتهٔ انوری، که پیش ازین دیده شد، از آن تشبث کاریهای ایجادی است، که در جریان منبعدهٔ غزل سرائی بی اهمیت مانده است.

رویهٔ در غزل سرائی پیشگرفتهٔ سعدی در عصر XIV نه ینکه قابل قبول واقع گردید، بلکه آن خیلی وسعت پیدا کرد. در نیمهٔ اول این عصر مانند خسرو دهلوی، خواجه حسن دهلوی، خاجوی کرمانی استادانی پیداشدند، که آنها اگر از یکطرف اسلوب سعدی را پیروی کرده باشند، از طرف دیگر غزل را، چه از جهت تکاملات شکلی و چه مندرجه خیلی پیش بردند. در نیمهٔ دوم عصر XIV مثل سلمان ساوجی، ناصر بخارائی، حافظ شیرازی و کمال خجندی صنعتکاران زبر-دست این شکل نظم بوجود آمدند. در ایجادیات این شاعران سیر تکاملات تاریخی غزل یکی از مرحله های اساسیٔ خود را طی کرد.

---

[1] کلیات شیخ سعدی، نشر ذکر شده، ص ۷۷۹.

دراین ساحه رل تاریخی شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، مخصوصاً، نهایت درجه کلان است. زیرا آن پراتسیس تشکل یابیٔ غزل اصطلاحی، که هنوز درعصر X با تشبث استاد رودکی و همعصران او شروع شده بود، درعصر XIV آمده در ایجادیات همعصران حافظ و محض در محصول ادبیٔ خود او هرطرفه انجام میپذیرد.

حالت درمقطع غزل واقع گردیدن تخلص در ایجادیات حافظ تماماً برقرار میگردد. از ٦٣٦ غزل حافظ، که دریکی از نشرهای پرهٔ دیوان او[1] جای گرفته است، در ٦٣١ غزل تخلص اورا در مقطع غزل دچار میکنیم. از غزلهای باقی مانده در ٤ غزل تخلص دربیتهای پیش از مقطع آمده است که رویدادن اینحالت نیز بی سبب نبوده است. این ٤ غزل از غزلهای معمولی نبوده، اشعاری اند، که شاعر آنهارا بادمان جداگانه‌ـ شاه شجاع، آصف و منصور بن محمد غازی[2] بخشیده است. شعر پنجم عموماً تخلص ندارد، حجم آن ٢٦ بیت بوده، نیز بمنصور بن محمد بخشیده شده است و بامندرجه و ساخت خود شکل یکنوع قصیدهٔ ناتمام را بخاطر میآورد.[3] ازاین سبب آنرا بقطار غزل داخل کرده نمیتوانیم.

خصوصیت معنیٔ مستقل دربر کردن هریك بیت، غزل، که

---

[1] دیوان شمس‌الدین محمد حافظ، باتصحیح، حسن پژمان، تهران، ١٣١٨.

[2] دربارهٔ که بودن این شخص ها مراجعت کرده شود: محمد معین. حافظ شرین سخن، تهران، ١٣١٩.

[3] دیوان حافظ، نشرذکرشده، ص ١٧٩ ٢١٣، ٢٣٤، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٨٧.

تاریخاً خیلی پیشتر شروع شده، روز تا روز تکامل میافت، محض در ایجادیات حافظ آمده مجسم میگردد. در غزلهای حافظ اکثراً بیت های جداگانه بیشتر معنای مستقل دربر میکرده گی میشوند. اینحالت درنوبت خود سبب میشود براینکه علاقهٔ معنوی ـ منطقی بین بیتهای غزل سست شده تا درجه‌یی میرسد، که اگر از غزل بعضی بیتها خارج کرده شوند، استخوان بندیٔ غزل خراب نشده مفهوم ان ویران نمیشود.

مثلاً غزل زیرین را گیریم:

«کنار آب و پای بیدو طبع شعرویاری خوش،
معاشر دلبری شیرین و ساقی گلعذاری خوش.
الا ای دولتی طالع، که قدر وقت میدانی،
گوارابادت این عشرت که داری روز گاری خوش.
شب صحبت غنیمت دان و داد خوشدلی بستان،
که مهتابی دل افروزاست و طرف لاله زاری خوش.
میٔ در کاسهٔ چشمست ساقی را نیامیزد،
که مستی میکند باعقل و میبخشد خماری خوش.
هرانکس را که برخاطر زعشق دلبری باریست،
سپندی گو بر آتش نه که داری کاروباری خوش.
عروس طبع را زیور زفکر بکرمی بندم،
بود کزدست ایامم بدست افتد نگاری خوش.
بغفلت عمر شد، حافظ، بیا باما بمیخانه،
که شنگولان سرمستت بیاموزند کاری خوش».[1]

دراین غزل بمعنای مستقل صاحب گردیدن بیتها تا درجه‌یی رسیده است، که غیراز مطلع و مقطع هر کدام بیت راکه از

[1] دیوان شمس‌الدین محمد حافظ، نشر ذکر شده، ص ۱۷۱ـ۱۷۲.

غزل خارج کنیم، مفهوم اصلی و استخوان بندیٔ غزل خراب نمیشود. علاوه براین بیت خارج کرده شده، همچون یك واحد مطلق، معنای تامی را افاده کرده می ایستد. این را نیز باید علاوه نمود، که در ایجادیات غزل سرایان بزرگ عصر XIV، مخصوصاً در غزلهای حافظ رعایه کرده شدن مستقل معنائیٔ بیتهای غزل یکنوع قانونیت غزل سرائیرا قبول میکند.

ولی با این نباید پنداشت، که بیتهای غزل در بین همدیگر تماماً بیعلاقه میباشند. آنطریقه نیست، عمومیت موضوع غزل که درزیر تأثیر یك حسیات شاعرانه درهریك بیت با تابش‌های گوناگون فکری افاده میگردد، قطع نظر از خصوصیتهای عمومیٔ شکلی، در بین بیتهای مستقل معنی، علاقهٔ نمایان منطقی نباشد هم، یکنوع مناسبتی را نگاه داشته می ایستد. اینطرف مسئله درغزل بالا نیز بخوبی نموداراست.

ازطرف دیگر خصوصیت معنیٔ مستقل دربر کردن بیتهای غزل در ایجادیات حافظ یکی از آن واسطه هائی گردیده اند، که شاعر دربرابر مفهوم عشق و عاشقی مسئله های عائد باخلاق، پند، فلسفه، حکمت و امثال اینهارا نظر بگذشتکان و همعصران خود بیشتر درغزل داخل کرده است. شبلی نعمانی مسئلهٔ در ایجادیات حافظ داخل شدن موضوع های زیاد و درعین حالٌ از طرف او رعایه کرده شدن زبان شعری را مورد ملاحظه قرار داده ایستاده «خواجه حافظ، ــ میگوید او، ــ از یکطرف غزل را طوری بسط و توسعه داد ــ اخلاق، فلسفه، پند، موغظت سیاست هرقسم مضامین را درآن داخل کرده و ازطرف دیگر این

خصوصیت را هم محفوظ داشته، که زبانی که مخصوص غزل است، یعنی لطافت، شیرینی، رنگینی و ظرافتی که باید برای آن در کار باشد، همه را رعایت نمود و نگذاشته است، که چیزی در این میانه از قلم بیفتد».[1] درستیٔ این فکر شبلی را در غزل زیرین نیز بخوبی سنجیدن ممکن است:

«گلعذاری ز گلستان جهان ما را بس،
زین چمن سایهٔ آن سرو روان ما را بس.
من و همصحبتی اهل ریا دورم باد،
از گرانان جهان رطل گران ما را بس.
قصر فردوس بپاداش عمل میبخشند،
ما که رندیم و گدا دیر مغان ما را بس.
بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین،
کاین اشارت زجهان گذران ما را بس.
نقد بازار جهان بنگر و آزار جهان،
گر شما را نه بس این، سود وزیان ما را بس.
یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم،
دولت صحبت آن مونس جان ما را بس.
نیست ما را بجز از وصل تو در سر هوسی،
این تجارت ز متاع دوجهان ما را بس.
حافظ، از مشرب قسمت گله بی انصافیست،
طبع چون آب و غزلهای روان ما را بس».[2]

در این غزل، درحقیقت، ترانهٔ عشق، تنقید ریاکاران، فلسفه، زنده دلی، افکار رندانه و امثال اینها داخل کرده شده باشد هم، شیرینیٔ زبان غزل با تمام معنی نگاه داشته شده است.

---

[1] شبلی نعمانی. شعر العجم، جلد V، ص. ۳۲.
[2] دیوان شمس‌الدین محمد حافظ، نشر ذکر شده، ص. ۱۶۸.

این را باید قید کرد، که خدمت حافظ در کار کرده بر-
آمدن زبان خاص غزل سرائی خرد نیست. حافظ، کمال و دیگر
غزل سرایان زبردست عصر XIV در پیروی سعدی، خسرو،
خواجه حسن، خواجو و غیره زبان غزل سرائی را ترقی داده،
تا درجهٔ پیش بردند، که آن یك زبان خاص غزل گردید و با
واسطه های بدیعی، لفظی، طرز بیان و عموماً اسلوب از زبان
حتی دیگر قسمتهای نظم فرق کلی نمود.

درغزلیات حافظ خصوصیتهای خاص دیگر نیز زیاداست،[1]
ولی ما ذکر آنهارا حالا در اینجا موافق نمیدانیم. فقط همین را
باید قید کرد، که غزل گرچندی درزمان حافظ بغایت لطافت
خود رسیده بود. اما کلام رودکی همانا ازدقت حافظ در کنار
نمانده بوده است. او درغزلیکه بطریق شکایت اززمان سلطنت
حکمران شیراز شاه زین‌العابدین و پریشانی وضعیت فارس
نوشته است، کلام رودکی را دربیت پیش از مقطع خیلی
استادانه استفاده میکند:

«سینه مالا مال درداست، ایدریغا مرهمی،
دل زتنهائی بجان آمد، خدارا همدمی!
چشم آسایش که دارد از سپهر تیزرو؟
ساقیا، جامی بمن ده تا بیاسایم دمی!
زیرکی‌را گفتم: این احوال بین خندید و گفت:
صعب روزی، بوالعجب کاری، پریشان عالمی!
درطریق عشق بازی امن و آسایش بلاست،
ریش باد اندل که بادرد توخواهد مرهمی.

---

[1] از جملهٔ ادبیات موجوده مراجعت کرده شود: شبلی نعمانی.
شعرالعجم، جلد V، ص ۳۱—۵۴؛ محمد معین. حافظ شرین
سخن، بهرهٔ ۱۱ و بهرهٔ ۱۲، تهران، ۱۳۱۹.

اهل کام و نازرا در کوی رندی راه نیست،
رهروی باید جهان سوزی، نه خامی بیغمی.

آدمی در عالم خاکی نمیآید بدست،
عالم دیگر بباید ساخت وز نو آدمی.

خیز تا خاطر بدان ترك سمرقندی دهیم،
کز نسیمش «بوی جوی مولیان آید همی».

گریهٔ حافظ چه سنجد پیش استغنای عشق،
کاندرین دریا نماید هفت دریاشبنمی».[1]

رویهٔ درغزل سرائی پیش گرفتهٔ حافظ درعصر XV هر-طرفه قابل قبول واقع میگردد. اگرچندی درآخرهای این دوره میل غزل سرایان بطرف غزلهای خسرو دهلوی و بعضی استا-دان دیگر نیز روانه کرده میشود، ولی همانا تأثیر حافظ خیلی پرقوت میباشد. مثلاً: در «ردایف‌الاشعار» فخری هراتی تقریباً ۷۰ غزل حافظ را دچار میکنیم، که نظیره سرایان بآنها نظیره‌ها گفته اند، حال آنکه اینگونه غزلهای خسرو دهلوی فقط ۵۸ عدد میباشند.[2] علاوه براینکه پیروی کرده شدن رویهٔ حافظ درغزلهای کاتبی، قاسم‌الانوار، عبدالرحمن جامی وغیره پیدر پی دچار میگردد، کمال‌الدین بنائی با تخلص «حالی» در پیروی غزلهای حافظ دیوان علیحیده یی مرتب میکند.[3]

---

[1] دیوان شمس‌الدین محمد حافظ. نشر ذکرشده، ص. ۲۸۴—۲۸۵.

[2] فخری هراتی. ردایف‌الاشعار، نسخهٔ کتابخانهٔ انستیتوت شرق شناسی آ. ف. اوزبکستان، نمرهٔ ۴۵۹۶.

[3] А. М. Мирзоев. Биной, саҳ. 142, 163—166, Сталинобод, 1957.

رویدادن اینحالت، در نوبت خود، بی سبب نبود. غزل که
در ایجادیات حافظ به بلند ترین قلهٔ ترقیات خود رسیده بود،
درعصر XV همانا از بهترین شکلهای موافق یافته شدهٔ نظم
حساب میشد و از همین سبب است، که عبدالرحمن جامی در
«اشعةاللمعات» موقع غزل را برهمه قسم های نظم مقدم شما-
ریده بود: «ازجنس جواهرفنون شعر،ـ میگوید او،ـ هیچ
گوهری لطیف تر و جوهری شریفتر از غزل نیست، که همهٔ
ثمرهٔ اعمال و مقامات و احوال و نتیجهٔ عشق و محبت با معشوق
و مورث اسرار فراق و وصال است:

از فنون شعرفن بهترین آمد غزل،
چون نکورویان که درصورت بهند از جن وانس».[1]

جامی بعداز اینطریقه تعیین نمودن موقع غزل مقام حافظ
را نظر به تمام استادان این ساحه مقدمتر میگذارد.[2] دلیل
دیگریکه دراین دوره بیشتر بطرف غزل روانه کرده شدن
ذوق بدیعیٔ اهل ادب را نشان میدهد، سخن سیفیٔ بخاری
است. او حتی نظر بمثنوی غزل را در درجهٔ اول گذاشته است
(«پنج بیتی که دلپذیر بود، بهتر از خمستین میدانم»)[3]. نهایت،
نظر به نمایند گان دیگر شکلهای نظم خیلی زیاد بودن مقدار
شاعران غزل سرا و از تمام استادان مشهور گذشتهٔ این شکل
نظم بیشتر غزل سرائیدن عبدالرحمن جامی دلیل دیگر در
عصر XV باتمام شدت دوام کردن شوق ورغبت غزل سرائی

---

[1] عبدالرحمن جامی. اشعةاللمعات، نسخهٔ شخصی، ورق ۱۹۰

[2] عبدالرحمن جامی. اشعةاللمعات، نسخه و ورق ذکر شده.

[3]. А. М. Мирзоев. Сайфии Бухорӣ ва роли ӯ дар адабиёти доираҳои хунармандӣ. Известия отд. Общ. наук А. Н. Таджикской ССР, вып. VII, стр. 3—17, Сталинабад, 1955.

میباشد. مثلاً، مقدار غزلهای جامی قریب به هزار میرسد، که هیچیك از استادان پرمحصول‌ترین گذشته ـ سنائی، عطار، سعدی، خسرودهلوی، حسن دهلوی و غیره باین مقدار غزل نسرائیده اند[1].

جوش و خروش غزل سرائی عصر XV نیزثمرهٔ خودرا باقی میگذارد. یکی از نویگریهای غزل سرائیٔ این دوره، که محض حالا قید نمودن آنرا لازم میشماریم، قدری تغییر یافتن «قانونیت» ذکرشده ـ معنیٔ مستقل حاصل کردن بیتهای غزل میباشد. در این دوره این «قانونیت» گرچندی با تمام معنی حکمران است، ولی بعضاً خیلی ضعیف باشد هم علاقهٔ معنوی ـ منطقیٔ بین بیتها بیشتر نمودار میگردد. مثلاً، برای نمونه این غزل بنائی را ازنظر گذرانیم:

«درغریبی همه شب غمزده ئی را مانم،
وه کجا غمزده ماتم زده ئی را مانم.
روزهم ازستم گردش گردون چوهلال،
شهربگریخته پسخم زده ئی را مانم.
شب چنان روز چنین میگذرانم ناشاد،
جای آنست اگرغمزده ئی را مانم.
با رخ زرد چو برخاك فتم گریه کنان،
درنظرگه گل برهم زده ئی را مانم.
نی سرعالمیان دارم و نی عالمشان،
پشت پا برهمه عالم زده ئی را مانم.
بسکه ازساغراندوه، بنائی، مستم،
بیخودی جام دمادم زده ئی را مانم»[2].

---

[1] پرویزخانلری. تحقیق انتقادی درعروض فارسی...، نشر ذکرشده، ص. ۱۴۹ــ۱۵۰.

[2] بنائی. دیوان، نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پارس، نمرهٔ ۱۷۶۹، ورق ۵۱

در این غزل مناسبت معنوی ـ منطقیٔ بین بیت ها موجود نیست گفته نمیتوانیم. سبب بوجود آمدن این مناسبت، بفکر من، تا یکدرجه شکل کانکرتی گرفتن موضوع میباشد. موضوع این غزل، چنوعیکه دیده میشود، مسئله های عمومیٔ عشق و عاشقی نبوده، حسب حال شاعر ـ تصویر روز گذرانیٔ سخت در غربت بسربردهٔ بنائی است. درصورتیکه موضوع اینطریقه خصوصیت کانکرتی دارد، پس تصویر آن خواه و نا-خواه در بین بیتهای غزل وابستگیٔ معنوی بوجود میاورد. اینحادثه نه فقط در غزلهای بنائی، بلکه در ایجادیات جامی، نوائی (فانی) و یکمقدار نمایند گان زبردست ایندوره تا یکدرجه قوت گرفته بوده است. مخصوصاً در غزلهای سیفیٔ بخاری، که به نمایند گان صنعتهای هنرمندی بخشیده شده اند،[1] مناسبت معنوی ـ منطقیٔ بین بیتها بیشتر وابستگی پیدا میکند.

خلاصه، این است نتیجهٔ آن جستجو و تحقیقاتیکه بمناسبت جشن ۱۱۰۰ سالگیٔ تولد استاد رودکی، برای سنجیده بر امدن لحظه های مهم انکشاف و سیر تکاملات تاریخی غزل و غزل سرائی و در این ساحه نیز معین نمودن موقع رودکی، گذرانیده شدن آن موافق دانسته شده بود.

دائرهٔ این جستجو، البته، خیلی محدود است. وی در ایجادیات غزل سرایان هر طرفه وسعت پیدا نمیکند. لیکن در یك وقتی، که دیوانهای شاعران عصر های X—XV بیشتر از بین رفته قسماً در کتابخانه های جهان بحالت پراکنده واقع گردیده،

---

[1] А. М. Мирзоев. Сайфии Бухорӣ ва роли ӯ дар адабиёти дониш... рахои хунармандӣ, нашри зикршуда, саҳ. 3—17.

و قسماً هنوز بدست ندرامده اند، مسئله را هرطرفه بطرز وسیع گذاشتن ممکن نبود و نیست.

درعین حال، احتیاج روزافزون حاضره طلب مینمود، که مسئله را در دائرهٔ وسیع نباشد هم دریك دائرهٔ خرد ولی حساس باید ازنظر گذرانید، یعنی درصورتیکه برای وسعت دادن جستجو حالا امکانیت موجود نیست، بهتر میشود، که درمیراث ادبیٔ شاعران نمایان و بزرگترین غزل سرایان هر یك عصر حقیقت مسئله سنجیده شود. زیرا فعالیت ادبیٔ مردان تأریخیٔ این ساحه، درنوبت خود، نه اینکه درجریان تکاملات غزل درهر یك عصر بی تأثیر نمیماند، بلکه رل حل کننده یی بازیده امده است.

این تصورات، درحقیقت، بی اساس نبوده است. جستجوی درین زمینه گذرانیده شده، چنوعیکه دیده میشود، عائد به پیدایش و سیر تأریخیٔ این قسمت نظم خیلی گره های سر پیچ را باز کرده توانسته است.

این طرف مسئله، درنوبت خود، حالا بما امکانیت میدهد که فکتهای بدست درامده و ملاحظه های بطرز پراکنده دربالا ذکرشده‌را نسبت باصل مقصد چنین جمعبست نمائیم:

۱. غزل در عصر X هنوز یك شکل خاص نظم را تشکیل نمیدهد. آن از همان پارچه های شعریٔ جداگانه عبارت میباشد، که به یك شکل کامل معین داخل نشده، احساسات عشق و محبت، دردوالم و امثال اینهارا افاده میکند. این قسم

اشعار در آن دوره بعضاً نسیب قصیده هارا نیز تشکیل داده است.

۲. مفهوم غزل عصر X بمعنئ نسیب قصیده عیناً راست نمیآید. غزل اگر اشعار دربالا ذکرشده را افاده کند، نسیب فقط یك قسم همینگونه اشعار را میفهماند، یعنی فقط همان اشعار تغزل آمیز عنوان نسیب را میگیرد، که آن مقدمهٔ مدحی را تشکیل داده باشد.

۳. بوجود آمدن اشعار عشق و عاشقی ازبسکه باپیدایش خود حسیات عشق و محبت طبیعئ بین مردم، درد و الم و امثال اینها علاقمند است، بنابر این تأریخ ظهور کردن آن نه فقط بعصر X، بلکه بدوره های خیلی پیشتر باید تعلق داشته باشد.

٤. پراتسیس تشکل یابئ غزل اصطلاحی ـ یك شکل خاص نظم را بخود قبول کردن آن اساساً در سیر تأریخئ اشعار پراکندهٔ دربالا ذکرشده بوجود آمده است.

۵. علامتهای ابتدائئ غزل اصطلاحی محض در عصر X بوجود میآید. در ایندوره با تشبث استاد رودکی و همعصران او در تشکل یابئ این ساحهٔ نظم قدم جدی گذاشته میشود.

٦. دورهٔ ترقئ غزل سرائی درعصر XII شروع میشود. اساس اجتماعئ اینحادثهٔ ادبی نه در رواج گرفتن تصوف، بلکه ازجهت حیات اقتصادی و مدنی سبزیدن شهر های ماورالنهر و خراسان و دراین زمینه قوت گرفتن ایدیألاگیهٔ طبقه های اجتماعی ضد فئودالی میباشد.

۷. فعالیت ادبئ عصر XII ماورالنهر و خراسان، گرچندی

در اولهای عصر XIII، بنابر واقعه های دهشت آور ذکرشده، قطع میگردد، ولی برای غزل سرایان عصر های XIII—XIV زمینهٔ موافقی ازخود باقی میگذارد.

۸. حالت به بلند ترین درجهٔ تکاملات خود رسیدن غزل، یعنی چه از جهت خصوصیتهای شکلی وچه مندرجه تماماً تکمیل یافتن این شکل نظم در برابر عامل های اجتماعی نتیجهٔ فعالیتهای ایجادیٔ غزل سرایان بزرگ عصر های XIII—XIV و بیش از همه ثمرهٔ تشبث سعدی و حافظ میباشد.

۹. آن تغییراتیکه در آخر عصر های XV در ساحهٔ قوت گرفتن مناسبت معنوی — منطقی بین بیتهای غزل بوجود آمده، ازهمین راه دربین یك قسم غزلهای این عصر و اشعار عاشقانهٔ عصر X یکنوع نزدیکی بوجود آورده است، نتیجهٔ تا-یکدرجه خصوصیت کانکرتی دربر کردن موضوع غزل میباشد. اینحادثه در نوبت خود، با حالتهای سبزیدن ایدیهٔ قوه های ضد فئودالی و دراین زمینه بادبیات عکس یافتن ساحه های گونا-گون حیات هنرمندان، که دراین باره در جای دیگر بطرز مفصل توقف کرده ایم[1]، سخت وابسته میباشد.

۱۰. ابوعبدالله رودکی با ایجادیات خود نه فقط در لحظه های اولین پیدایش غزل در عصر X رل مهمی میبازد، بلکه میراث ادبیٔ وی درسیر تاریخی منبعدهٔ این شکل نظم تاثیر فوق العاده کلانی نیز میرساند:

---

[1] А. М. Мирзоев. Биноӣ, нашри зикршуда. саҳ. 51—55.

الف. وزن های اشعار رودکی در غزل سرائی مورد استفادهٔ وسیع قرار میگیرند. وزنهای هزج، رمل، خفیف، مضارع و امثال اینها، که قسم اکثریت اشعار باقیماندهٔ رودکی با نوعهای گوناگون این وزنها سروده شده اند،[1] از طرف غزل سرایان دوره های منبعده بر گزیده شده اند. مثلاً، از وزن های اشعار باقی ماندهٔ رودکی غیر از سه وزن دیگر همه اشان در دوره های منبعده از وزن های اساسیٔ غزل گردیده اند.[2]

ب. تأثیر تغزلات رودکی در عصر های XI—XII تا درجه ایست، که این قسم اشعار رودکی نه فقط مورد تضمین کرده شدن شاعران زبردست قرار میگیرد، بلکه بارویهٔ رودکی شعر های عاشقانه علحیده — غزل نیز بوجود میآید.

ج. در عصرهای XIII—XIV اگرچندی غزل ازجهت اسلوب، واسطه های بدیعی، مندرجه وزبان موافق ذوق بدیعی مردم و دیگر طلبات روز افزون زمان خیلی تغییر یافته است، ولی عباره های شعری و طرز بیان رودکی همانا از استعمال نمیبرا-یند. ازطرف بزرگترین استاد غزل سرا حافظ در غزل شکایت آمیزی داخل کرده شدن مصرع اول شعر مشهور رودکی («بوی جوی مولیان آید همی») شاهد برجستهٔ اینحادثهٔ ادبی میباشد.

---

[1] Б. Сирус. Вазнҳои осори боқимондаи Рудакӣ. Ин мақола дар ҷ. III-и Ҷашномаи Рудакӣ нашр хоҳад шуд.

[2] پرویزخانلری. تحقیق انتقادی در عروض فارسی، نشر ذکرشده، ص ۱۵۳—۱۵۷.

د. موضوعهای اشعار ذکر شدهٔ رودکی در ایجادیات غزل سرایان هر یکدوره اساساً قابل قبول واقع میگردد. ازجمله:

۱. موضوع می و میگساری طبیعی که در میراث ادبی رودکی بهترین تصویر مکمل و زیبای خودرا پیدا کرده است، درسیر تاریخی غزل سرائی هرطرفه استفاده برده میشود. در آخر های عصر XI و اولهای عصر XII گرچندی مفهوم موضوع خیلی تغییر یافت ــ بمی، قدح، کوزهٔ می و دیگر اصطلاح بآن علاقمند معنای مجازی ـ تصوفی داده شد، ولی مفهوم اصلی ـ طبیعی این موضوع همانا در برابر معنی مجازی در تمام تاریخ غزل سرائی دوام کرد. مثلاً، عبارهٔ یك واسطهٔ خوشحالی و فراموش گردیدن غم بودن می («اگر می نیستی یکسر همه دلها خراب ـ بستی»)، که در شعر دربالا در مقدمه آورده شدهٔ رودکی دچار میکنیم، نه فقط درمیراث ادبی شاعران عصرهای XI و XII، XIII، XIV، بلکه درمحصول ادبی غزل سرایان عصر XV نیز بطرز خیلی وسیع کارفرموده میشود. مثال این حادثهٔ ادبی بیت زیرین بنائی شده میتواند:

«دربحرغم حباب صفت سردهی بباد
برزورق شراب اگرنیست دسترس».[1]

۲. موضوع غنیمت بودن عمرانسانی و اهمیت بشاد مانی گذرانیدن وقت، که دراشعار رودکی یك سهم مهمی را تشکیل میکند (مثلاً، موضوع شعر: «شاد زی با سیاه چشمان شاد، که جهان نیست جزفسانه و باد») در غزل سرائی عصرهای

---

[1] بنائی. دیوان، نسخهٔ ذکرشده، ص. ۳۵

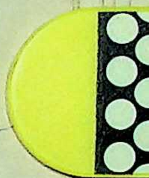
XI—XV هرطرفه قابل قبول واقع میگردد. غزلیات حافظ مثال برجستهٔ این حقیقت میباشد.

۳. موضوعهای حسب حالی- تصویر حال (احوال روحیه، الم های روحی، موضوع زندگی، غمگینی، دشواری روز گذرا- نی، سختی معیشت و امثال اینها)، که در قطار موضوعهای معمولیٔ غزل در این شکل نظم راه یافته آمده اند، نیز از رودکی شروع شده میآید. مثلاً، برای اثبات این فکر فکتهای ادبیٔ عصر های XI—XIV را یکسو گذاریم، خود غزل پیش از این آورده شدهٔ کمال الدین بنائی این قسمت موضوع غزل سرائی را با اشعار در این موضوع سرودهٔ رودکی بخوبی علاقمند میگرداند.

با این طریقه، آن بهای کلانیکه ازعصر X سر کرده تا عصر XV، ازطرف دهها شاعران زبردست — شهید بلخی، دقیقی، کسائی مروزی، عنصری، فرخی، غضایری، منوچهری، ناصر- خسرو، رشیدی سمرقندی، سوزن سمرقندی، نظامیٔ عروضی، ادیب صابر ترمذی، مسعود سعد سلمان، معزی، ازرقی هروی، خاقانی، ابن یمین، عبدالرحمن جامی و غیره نسبت بمقام شعری رودکی بیان کرده شده است[1]، باین قسمت اشعار رودکی ورل در تکاملات این شکل نظم با زیدهٔ او نیز بکلی تعلّق دارد.

[1] سعید نفیسی، رودکی، جلد III، ص ۷۹۲—۸۰۳.

از اینجا است که حالا اگر ما در خاتمهٔ سخن خود استاد رودکی از روی تمام غزل سرایان فارس ـ تاجیك فرمان‌روائی میکرده است گوئیم خطائی نخواهیم کرد.



Абдулгани Мирзаев
Рудаки и развитие газели в X—XV в. в
на таджикском языке]
رسام م. سیریبرینسکه یه
محرر تیخنکی ن. ا. کازلاف
مصحیح فتاح تولهٔیف
بمطبعه سپاریده شد ۱ ماه اپریل سال ۱۹۵۷
بچاپش امضا کرده شد
۱ ماه ایول سال ۱۹۵۷
جزء چاپی ۵. ک. ل. ۰۱۵۴۱
چاپ کرده شد ۵۰۰۰ نسخه
نمرهٔ سپارش ۵۳۳
استالین آباد چاپخانهٔ وزارت مدنیت
رس‌س تاجیکستان



ROOD KI GAZAL

G. K. U.